

*مصطفی به معنای برگزیده است .

برگزیده* چهار دهه نتاخر ایران

همراه با مصاحبه و یادداشت هایی از :

اکبر زنجانیپور

ایرج راد

هادی مرزبان

کاظم هژیر آزاد

میکائیل شهرستانی

مهدی شفیعی

امیر عباس توفیقی

محمد پورحسن

سیامک حلمی

شهین علیزاده

ناهید مسلمی

مریم کاظمی

محسن حسینی

سیروس همتی

محمدجواد حبیبی

بهزاد فراهانی

اصغر همت

حسین محب اهری

رضا فیاضی

محمد ساربان

علی زرینی

حسین رحیمی

نسیم افشارپور

محمد یوسفی



ویژه نامه ای برای گرامی داشت

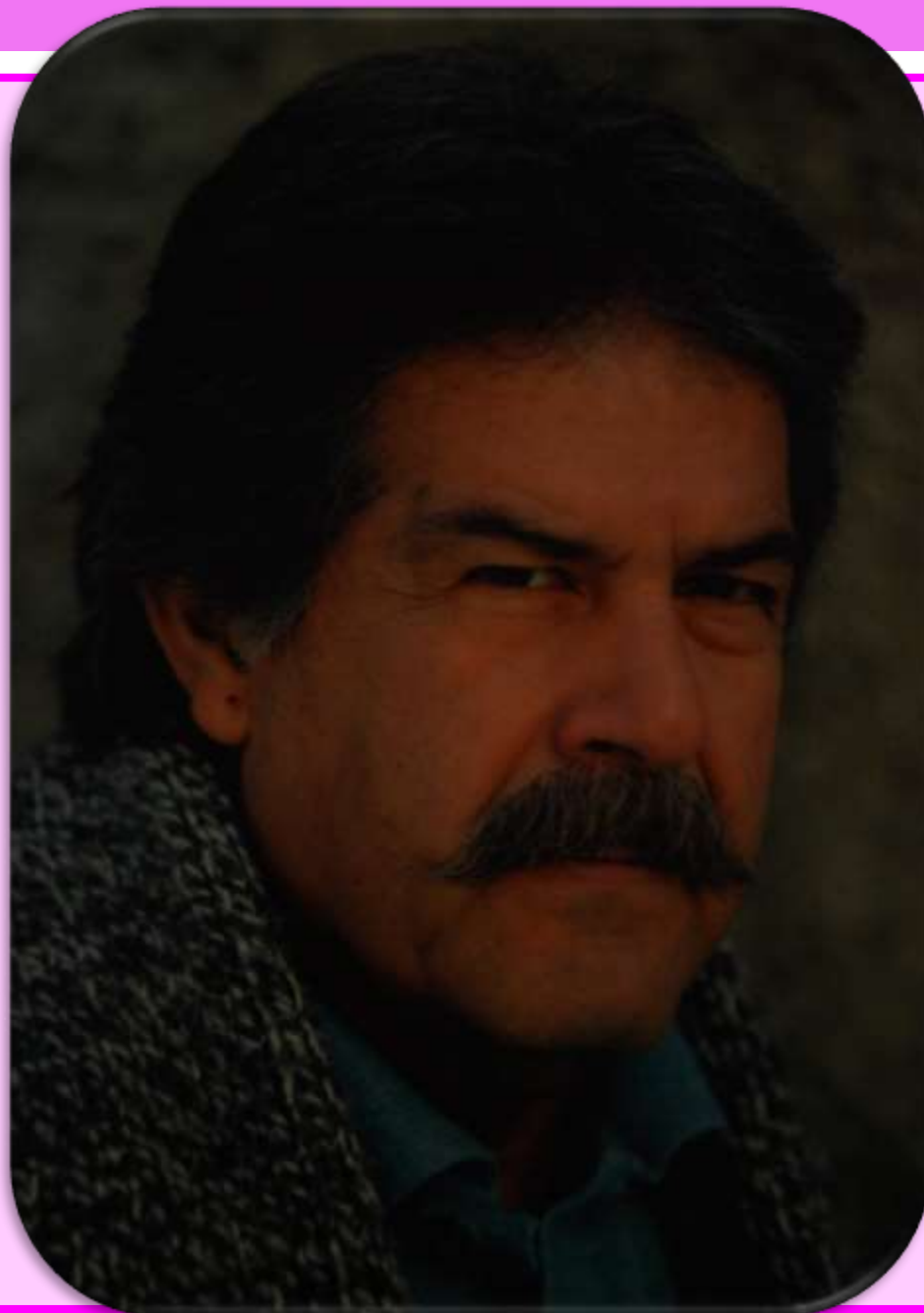
مصطفی عبداللهی



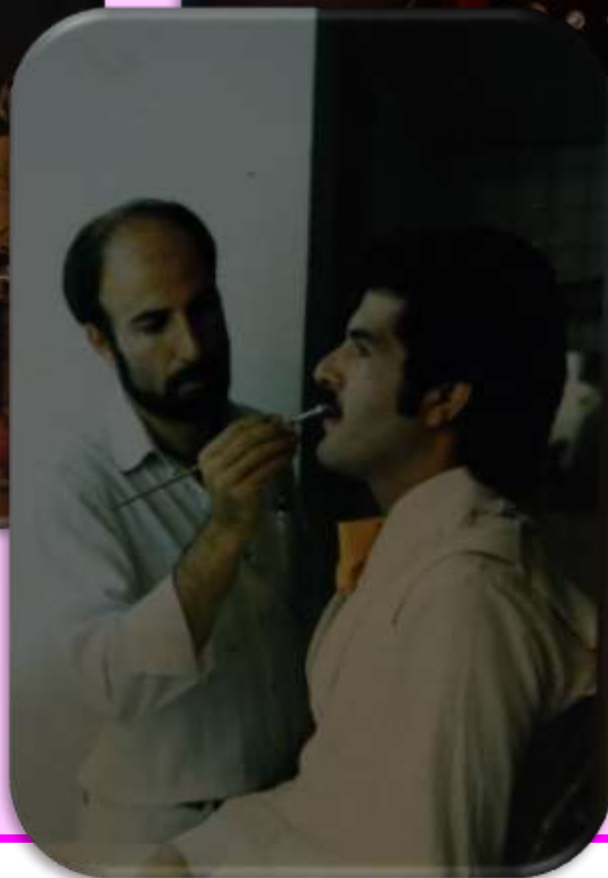
www . theaterfestival . ir
Email: tf@theaterfestival.ir

TF

برگزیده چهار دهه تئاتر ایران







فهرست

- سرمقاله / برگزیده چهار دهه تئاتر ایران ۰۷
- میکائیل شهرستانی / تئاتر هم درد است هم درمان (یادداشت) ۱۰
- مهدی شفيعی / مصطفی با دیده شدن " در اعماق " ... (یادداشت) ۱۲
- هادی مرزبان / مصطفایم ، نقش این مرد مصمم ... (یادداشت) ۱۳
- اکبر زنجانیپور / امثال مصطفی عبداللّهی در تئاتر ما کم هستند (یادداشت) ۱۴
- ایرج راد / چیزی که من همیشه از مصطفی دیدم علو طبع است (مصاحبه) ۱۵
- کاظم هژیرآزاد / "در اعماق " را می بینیم ... (یادداشت) ۱۹
- الناز امیرخانی / پسرکی که مصطفی تئاتر ایران شد (یادداشت) ۲۱
- عکس ۲۴
- بهزاد فراهانی / مصطفی عبداللّهی شیفته ترین ... (یادداشت) ۲۵
- امیر عباس توفیقی / او مصطفی است ... (یادداشت) ۲۶
- رضا فیاضی / مصطفای مرد (یادداشت) ۲۸
- شهین علیزاده / بزرگمردی که ... (یادداشت) ۳۰
- امیرعباس توفیقی / ما و آقای شهرستانی ... (مصاحبه) ۳۱
- اصغر همت / تئاتر ، مبارزه ، زندگی (یادداشت) ۳۴
- محمد ساربان / مصطفی عزیز به تو تبریک می گویم ... (یادداشت) ۳۵
- ناهید مسلمی / مصطفی عبداللّهی از تبار ... (یادداشت) ۳۷
- حسین محب اهری / تو را نغمه خوان ... (یادداشت) ۳۹

سیروس همتی / حضور و وجود مصطفی در تئاتر ... (یادداشت)	۴۰
عکس	۴۲
محمد پورحسن / "در اعماق" آرزوی (مصاحبه)	۴۵
سیامک حلمی / ار "کوچه" تا ... (یادداشت)	۴۷
محسن حسینی / ... "این مرثیه زمانه" (یادداشت)	۵۰
مریم کاظمی / درود بر مصطفی و تلاشش (یادداشت)	۵۳
علی زرینی / شخصیت مصطفی ... (مصاحبه)	۵۴
نسترن داوودی / همه به بازگشت عبداللّهی ... (یادداشت)	۵۶
عکس	۵۸
محمد یوسفی / مصطفی هیچ گاه بر آبرویش... (یادداشت)	۵۹
حسین رحیمی / نیروی ماورائی تئاتر (یادداشت)	۶۱
نسیم افشارپور / استاد صبور ، ما چشم به راهیم (یادداشت)	۶۲
محمد جواد حبیبی / آری ، مصطفی و تئاتر ... (یادداشت)	۶۳
عکس	۶۴
مصاحبه اختصاصی با مصطفی عبداللّهی	۶۵
تشکر	۷۲
عکس	۷۳



برگزیده چهار دهه تئاتر ایران

سرمقاله

۱- از روزی که سردبیر محترم وبسایت خبری تحلیلی تئاتر فستیوال به من پیشنهاد دبیری ویژه نامه ای برای ۴۰ سال کار و فعالیت مصطفی عبداللهی را داده تا به امروز سه روز می گذرد ... سه روز پر استرس و پر تکاپو !

استرس های ژورنالیستی یک طرف ، ارتباط با اهالی فرهنگ و هنر که خود ذاتا استرس زا هستند در طرف دیگر . هنرمندی اینترنت ندارد . هنرمند دیگر عازم سفر است . هنرمند دیگر تازه از سفر برگشته و حال مصاحبه و یادداشت ندارد و هنرمند دیگر شعور جواب دادن به ایمیل ندارد و جالب تر آنکه همان هنرمند چهره ومثلا فرهیخته ، رسانه ها را به جای تماس تلفنی به ایمیل سوق می دهد .

ضلع سوم استرس من و مجموعه ی تئاتر فستیوال را " حال " مردی تشکیل می دهد که خود قربانی همه ی این استرس های شرح داده شده و سایر استرس های فرامتنی ست . مصطفی عبداللهی این روز ها " در اعماق " بیمارستان پاریسیان به در اعماق " تئاتر شهر " و سالن اصلی اش می اندیشد . اگر مصطفی را در بیمارستان در نیابیدیم لاقلا در تالار اصلی دریابیم . لطفا ؛

۲- برای اسم یا عنوان این ویژه نامه دچار تردید های فراوان بودم . این دغدغه را سردبیر محترم تئاتر فستیوال نیز داشت پس با مشورت هم قرار گذاشتیم چند عنوان را به صورت پیشنهاد به اهل فن و نزدیکان مصطفی بسپاریم و کمک بگیریم .

پیشنهاد من " ایستاده با عصا " بود و پیشنهاد سردبیر " برگزیده ی تئاتر " . بهزاد فراهانی موافق هیچکدام نبود و از ما می خواست اسمی انتخاب کنیم که به مضمون نمایش نزدیک باشد .

میکائیل شهرستانی ، کسی که این روزها همه او را به رفاقت و از خود گذشتگی برای رفاقت می شناسند " ایستاده با عصا " را انتخاب کرد و آن را نه تنها مصداق حال و روز مصطفی بلکه حال و روز هنر نمایش این سرزمین می دانست . امیر عباس توفیقی " برگزیده ی تئاتر " را عنوان مناسبی ارزیابی کرد . و اما همسر ، رفیق و همراه همیشه ی مصطفی تئاتر ایران سرکار خانم ناهید روزبهانی با نهایت بزرگواری به ما در این امور وکالت دادند تا خودمان انتخاب کنیم . حالا ما ماندیم و مصطفی عبداللهی ، که هم ایستاده با عصاست و هم برگزیده ی تئاتر این مملکت .

لاجرم عنوان شد : " برگزیده ی چهار دهه تئاتر ایران "

۳- راهبرد " ما " در این ویژه نامه بررسی مصطفی عبداللهی از دیدگاه ۴ دهه و ۴ نسل متفاوت تئاتر این مملکت بود . از این رو پیشنهاد یادداشت و مصاحبه به همه ی عزیزان "طایفه ی تئاتر " به قول م . شهرستانی عزیز (که یادداشتش را در این ویژه نامه حتما بخوانید) دادیم . اما این طایفه دردمند و همیشه غیر متحد و بی برنامه و کم وقت و کم حوصله..... بگذریم.

اینجا مجال گلایه نیست .

در هر صورت این ویژه نامه سعی دارد که هم از استخوان خرد شده ها و خاک صحنه خورده های هنرنمایش استفاده کرده باشد (اصطلاحا رفقا و هم نسلان مصطفی) و هم از کسانی که در نسل و طبقه ای هستند که آوای او را از دور شنیده و یا دست کم مخاطب نمایش اش بوده اند بهره برده باشد . (کسانی که عبداللهی را " استاد " می نامند .)

ای کاش فرصتی می شد که از مخاطبان این ۴ دهه فعالیت هنری " مصطفی عبداللهی " نیز استفاده می شد که انصافا ۳ روز بر ای این کار زمان کمی بود . اگر مصطفی قول بدهد و زود خوب شود ، قول جبران این نقیصه را در پرونده ی بعدی می دهیم !

۴- نمایش در اعماق جدیدترین کار مصطفی عبداللهی ست - نه آخرین کار - زیرا که آخرین کار مصطفی هنوز خلق نشده و هنر نمایش و این مردم عزیز هنوز با مصطفی عبداللهی کار دارند تا او برگردد و بیافریند .

ما مردم تئاتر بین این بار هم به تالار اصلی تئاتر شهر می آییم تا نمایش " در اعماق " نوشته ی ماکسیم گورکی و کارگردانی مصطفی عبداللهی را ببینیم . نه بخاطر بیماری مصطفی و حاشیه های دیگر . و ما یقین داریم که عبداللهی نیز جز این چیزی نمی خواهد . او و میکائیل شهرستانی عزیز می خواهند نمایش در اعماق دیده شود نه حاشیه های ناخواسته اش . اینان از نسلی هستند که شأن و شرف هنر و هنرمند را خوب می شناسند و با چیزهای مرسوم پلید امروزه آلوده نمی کنند .

نمایش " در اعماق " هفت سال است که در اماکن مختلف جهان نظیر : منچستر ، بوداپست ، تفلیس ، ملبورن و چهار ایالت آمریکا و حتی هندوستان با کارگردانی های مختلف به روی صحنه رفته است و حالا این بار این اثر با کارگردانی " مصطفی عبداللهی " بعد از اجرای موفق آن در جشنواره ی فجر سی و سه

این بار نیز در اجرای عمومی در تالار اصلی تئاتر شهر به روی صحنه می رود .
برویم تا تئاتر ببینیم . وسط این همه مثلاً پرفورمنس های اجق وجق امروزه !

۵- این بند را خطاب به مصطفی عبداللہی با عزت و شرف می نویسم او که به قول همسرش و به باور همه ی ما " بلند سرو آزاده ی تئاتر ایران " است .

مصطفی عزیز ، برگزیده و چکیده ی این تئاتر نحیف، همه ما به تو می اندیشیم . و منتظرت هستیم .
لطفاً برگرد ، مرد !

می نویسم گاهی ،
می سرایم آهی .
تا ببینم شاید
صورتی چون ماهی ...

با احترام و تعظیم به مصطفی و مخاطبان هنر نمایش
دبیر ویژه نامه





میکائیل شهرستانی

تئاتر هم درد است و هم درمان .

نویسنده ، کارگردان و بازیگر تئاتر

سه شب قبل به دیدار دوستی شتافتم ... شنیده بودم که روز قبلش درجه ی هوشیاری اش به پایین ترین حد رسیده ... او در حال جنگ است با بیماری ای که نامش هم به دل آدمی هول می اندازد ، و او چهارده سال است که در حال جنگ است .

او و همسرش که اگر با آن چهره ی بظاهر آرام و مقاومش کنار او ، پا به پای او نمی ستیزید ، حالا او در میانمان نبود ... شاید باید بگویم بیشتر از مصطفی عبداللهی ، این همسر اوست که نه " بیماری " عبداللهی را باور دارد و نه " نبودنش " را . و همین باور و ایمان است که مصطفی را زنده نگه داشته ... او با این احوال که تحملش برای هر کسی طاقت فرسات نمایشی را آماده کرده بود که در جشنواره ی سال قبل به صحنه رفت و با اقبال عمومی هم روبرو شد ... او و همکارانش در نمایش " در اعماق " اثر ماکسیم گورکی چه خوش درخشیدند و قرار است که در ۲۷ اردیبهشت ، در سالن اصلی مجموعه ی تئاتر شهر این نمایش به صحنه برود ... اما فقط ۱۵ شب . (طبق بخشنامه ی جدید) و ادامه ی اجرا در گرو استقبال تماشاگران است . که اگر با بیش از ۵۰٪ اقبال روبرو شد ۱۵ شب دیگر هم مرحمت می کنند .

یادم است نمایشی !! در سال گذشته در همین مجموعه ، در همین سالن بیش از سه ماه روی صحنه بود ... آنهم با سالنی نیمه خالی ، نیمه پر ... این " یک بام و دو هوا " از کجا ناشی می شود ؟ چرا باید هر روز تئاتر و تئاتری جماعت ملعبه ی دست قرار بگیرند ؟ تا کی این شبکه های " بی چهره و صورت " که بر تئاتر و سینما و تلویزیون یورش آورده اند باید به کارشان ادامه دهند ؟

امسال از سوی متولیان و مسئولین محترم وزارت ارشاد سال " تئاتر " نامگذاری شد ... پیش خودمان گفتیم : وضع مان دیگر خوب می شود ، پر کار می شویم و چه و چه و چه ... در عوض بودجه کم و کمتر شد . تا جائیکه به صفر رسید . حالا باید در انتظار بمانیم نمایشمان بفروشد تا درصدی از آن نصیبمان شود ... البته می شود

چندتا به اصطلاح "چهره" یا "ورزشکار" را در کارَت بگنجانی؛ آن وقت نانت در روغن است ... البته دیگر شأن و منزلتِ خودت و کارت و همکارانِ راستین ات را باید زیر پا بگذاری و ندیده بگیری ...
تا کجا قرار است این قصه ادامه داشته باشد ... تا نابودی همگی مان ؟
تا سرطان به جان یک یک هنرمندان بیافتد و از پادِرمان آورد ؟



از پزشکی حاذق و متخصص شنیدم که علت اصلی این "سونامی" که به جان مردم افتاده چند چیز است ... آلودگی هوا، امواج و پارازیت، نا امنی حرفه ای و استرس های حاصل از این نا امنی و تغذیه ی نا مناسب و غیر استاندارد ...
همان سه شب پیش لحظه ای وحشت کردم به تصور اینکه دوستم را از دست داده ام؛ اما وقتی از تئاتر برایش گفتم ناگهان چشم باز کرد و خداوند را سپاس گفت. چهره ی دردمندانه اش، تن نحیفش و روحی که نمی دانم تا کی و کجا زیر بار اینهمه درد تاب خواهد آورد به یکباره شکفت و راجع به کارش و سالن اش و چند و چون آن لب به سخن گشود، هرچند بسختی ... قبلتر هم این صحنه را دیده بودم اما بار دیگر دیدم که تئاتر برای این طایفه هم درد است و هم درمان.
داروهایی که قیمت شان سر به فلک می زند ... و حق بیمه ای که به تازگی سر و سامان گرفته و نمی دانم از آن "آبی گرم می شود" یا نه ...
این طایفه حتی نباید در پی این نا امنی، در آرزوی بازنشسته شدن هم باشد. این همه فرسایش، این همه مخاطرات و جنگ و گریز و باز با آینده ای نا معلوم و مبهم دست و پنجه نرم کردن ... اینها تمامی ترس هاست که ما را احاطه و دوره کرده و چه تعجب! ... که اگر غیر از این بود حال و روز ما باید غیر عادی تلقی اش می شد.
ولی می دانم این همه وعده و وعید که دست آخر بی ثمر می ماند و به گرداندنِ جسم بی جان و از نفس افتاده مان در محوطه ی تالار وحدت (اگر پیش کسوت باشی) و یا حیاط رادیو (اگر پس کسوت باشی) منجر می شود، سزاوار هیچ کدامان نیست. لاقل نه به این زودی ... "در مردگان خویش نظر می بندیم با طرح خنده ای و نوبتِ خویش را انتظار می کشیم بی هیچ خنده ای."

زیاده عرضی نیست.
نیمه های شب
نیمه های بهار
سال ۱۳۹۴
خورشیدی.
م. شهرستانی





مهدی شفیعی

مدیر اداره کل هنرهای نمایشی

مصطفی با دیده شدن "در اعماق" دوباره مصطفی می شود و جان می گیرد.

مصطفی عبدالهی از نسل هنرمندان شریف و نجیب تئاتر است که اخلاق و لوطی گری را گام نخست میدان داری هنر می دانند. چندی پیش که افتخار همنشینی با او را داشتم، بر خلاف عرف این روزها، از خود نمی گفت، کمتر برای خود می خواست و بیشتر دل مشغولیش یافتن مرهمی بود برای کاستن درد بیماران هنرمند و خانواده آنان.

سرطان، بیماری هولناکی که مصطفی، چهارده سال با آن دست به گریبان است؛ متأسفانه دیگر یک اتفاق عجیب و دور نیست، او در آخرین مراسم تئاتری سال قبل می گفت که ای کاش همه گروه های نمایشی درآمد یک شب فروش آثار خود را به صندوق حمایت از هنرمندان بیمار اختصاص دهند و بلا فاصله نیز نادر برهانی مرند، حمیدرضا نعیمی و دیگران لبیک گفتند.

او در این سال ها که مردانه با این بیماری شیرافکن دست و پنجه نرم کرده تنها نبوده است. همسرش، صبور و مهربان، عاشقانه، دردها و رنج هایش را همراهی کرده و مبالغه نیست اگر بگویم که این عشق و محبت بی دریغ است که او را همچنان مقاوم نگاه می دارد.

وقتی به عیادتش در بیمارستان پارسین رفتیم ایشان که همچون همیشه مصطفی را تیمار می کرد با چشمانی اشکبار و نگران گفت: مصطفی با دیده شدن "در اعماق" دوباره مصطفی می شود و جان می گیرد. این مرا به یاد سخن بزرگی انداخت که می گفت "هنرمندان زندگی کردن نمی دانند! زمانی زنده اند که خالق باشند و بیافرینند."

و چقدر خوب است که همه ما حیات دوباره یک هنرمند را در سالن اصلی تئاتر شهرمان در نمایش "در اعماق" به جشن می نشینیم.



هادی مرزبان

نویسنده و کارگردان تئاتر

مصطفایم ، نقش این مرد مُصمم را باید تا به انتهای کوچه ادامه دهی

برای مصطفی عبداللہی که مدت های مدیدی است مرد و مردانه ایستاده و با بیماری اش مبارزه می کند. مصطفی را ... سال هاست که می شناسم از سال های دور ... خیلی دور ... از آن زمان که مصطفی شاید ۲۰ سال بیشتر نداشت و به تازگی گروه " کوچه " را در شهرستان بروجرد تشکیل داده بود و همراه با چند تن از بچه های عاشق بروجرد کار تئاتر می کردند ... و من که به تازگی در رشته ی بازیگری و کارگردانی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شده بودم و به عنوان کارشناس تئاتر لرستان وارد خرم آباد شده بودم و هفته ای یک روز به بروجرد سر می زدم و تمرین بچه های بروجرد را می دیدم. مصطفی در همان زمان ها هم نشان می داد که جوانی محکم و مصمم است و بالاتر از همه عاشق و برای متن هایی که دست می گرفت تا به انتها می ایستاد و بالاخره کار را به صحنه می برد. مصطفایم امروز هم تفاوتی نمی کند نقش این مرد مصمم را می بایستی تا به انتهای کوچه ادامه دهی و حق نداری از سختی راه و تنهایی مسیر خسته شوی . راستی مصطفی جان شنیده ام نمایش جدیدت آماده ی به صحنه رفتن است " در اعماق " را می گویم پس بگذار تبریک بگویم چرا که می دانم تو با صحنه زنده ای و نفس می کشی و جوان و جوان تر و جوان تر می شوی. عزیزم می دانم که نمایش جدیدت یعنی " در اعماق " بسیار زیبا و دارای طراحی کارگردانی هوشمندانه ای است انشا... در یکی از همین شب ها به دیدار نمایش ات و خودت خواهم آمد . ولی حال بگذار آغاز اجرایت را تبریک بگویم باش همه ی ماها همه ی سال ها در صحنه های تئاتر ایران زمین.





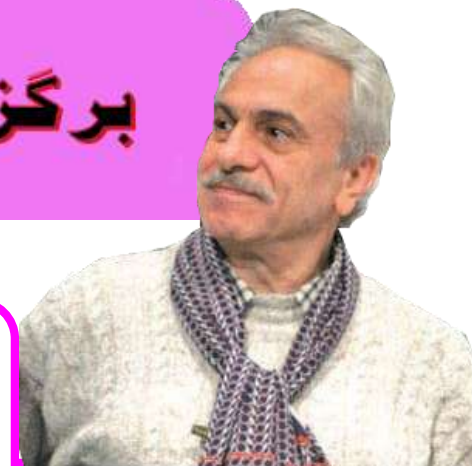
امثال مصطفی عبداللہی در تئاتر ما کم هستند .

اکبر زنجان پور

نویسنده ، کارگردان و بازیگر تئاتر



مصطفی عبداللہی مرد با سواد ، هنرمند ، با شعور و سخت کوش تئاتر است . من کارگردان نمایشی به اسم "گوریل پشمالو" اثر یوجین اونیل با بازی مصطفی بودم . در آن کار بازی کرد ، که آن کار خیلی هم خوب درخشید . چندین نمایش رادیویی هم به عنوان کارگردان با او کار کردم و شناخت کاملی از روحیات او دارم . مردی بسیار محترم ، با روحیه و با منشی است . کمتر می شود چنین انسان های سالمی پیدا کرد . با تمام گرفتاری ها و بیماری ای که دارد ولی توانسته سر پا بیاستد و نمونه آن همین کاری است که دارد به روی صحنه می برد . در شرایط فعلی اجرای یک کار خوب در تئاتر خیلی پای مردی می خواهد آن هم در شرایط جسمی مصطفی . من برایش آرزوی موفقیت و سلامت دارم . این جور افراد در تئاتر ما کم هستند . در پایان می توانم بگویم برای او احترام زیادی قائل هستم .



ایرج راد

چیزی که من همیشه از مصطفی دیده ام ، علو طبع است .

کارگردان و بازیگر تئاتر و مدیر عامل خانه تئاتر

از آقای عبداللّهی و نحوه ی آشنایی تان با او برای ما بگویید .

در حقیقت ، من ، آقای عبداللّهی را از خیلی سال پیش می شناسم ، این آشنایی به نمایشی با نام ” سوگ سیاووش ” مربوط می شود ، نمایشی که ما هر دو در آن بازی می کردیم و شاید بتوان گفت که یکی از اولین کارهایی بود که به خارج از کشور رفت . ما برای این کار به چندین کشور سفر داشتیم . برای اولین بار به فرانسه سفر کردیم و بعد از آن انگلیس و چند شهر از آلمان .

من در آن نمایش با او آشنا شدم و از همان زمان احساس کردم که جوانی بسیار مستعد و علاقمند است . در حقیقت آنچه برای مصطفی مسئله و مطرح بود ، واقعیت شکل فرهنگی کار بود . او همواره روی این مسئله تاکید داشت ، چه در رفتار و چه در تمریناتی که می آمد و چه در اجراهایی که داشتیم و همچنین در صحبت هایی که با او در رابطه با مسائل مختلف داشتم . من او را آدم مسئولی احساس کردم ، به این صورت که او نسبت به کارش احساس مسئولیت فراوان داشت . از نظر اخلاقی آدم بسیار وارسته ای بود . بسیار آدم قرص و محکمی بود و برایش خیلی از مسائل اخلاقی و مسائل ارزشی جایگاه ویژه ای داشت . به خصوص خانواده برای او خیلی مسئله و مطرح بود و این مسائل او را از بعضی نظرها و موارد شاخص می کرد .

ایشان بعدها کارهای مختلفی کردند ، کارهای متعددی با آقای صادقی داشتند . وقتی به دیدن این کارها می رفتم ، همچنان همان قرصی و محکمی و توانمندی و احساس مسئولیت را نسبت به کار در او می دیدم . در کارهای دیگری که با دیگران انجام داد و یا کارهایی که خودش کارگردانی کرد ، همواره او را به عنوان یک آدم علاقمند و متعهد به تئاتر و متعهد به مسائل فرهنگی و ارزشی دیدم ، که این ها جایگاه ویژه ای داشت .

وقتی شنیدم بیماری ایشان شروع شد ، یکی از مسائلی که برای خود من خیلی حائز اهمیت بود آن چیزی بود که در خانواده ایشان می گذشت . به خصوص همسر ایشان که نسبت به مصطفی و خانواده اش خیلی آدم متعهدی است و برای رسیدگی به مصطفی همه هم خود و زندگی خود را با خلوص نیت و صمیمت و صداقت و همچنین با رضایت کامل برای او گذاشته بود .



مسائل دیگری هم از لحاظ مالی و تامین مسائل مالی بود ، آنچه خود مصطفی یک بار برای من تعریف کرد این بود که هر چه داشتند و نداشتند را برای هزینه های بیماری گذاشتند ، بدون این که خم به ابرو بیاورند . این ها خیلی ارزشمند است . چون این اتفاق در زمانی بود که هنوز این بیمه ها وجود نداشت و کمک ها مقطعی بود . به هر حال تمام هم خودشان را و تمام آنچه را که در توان داشتند چه از نظر مالی و چه از نظر زندگی در این راه با تمام وجود گذاشتند و انجام دادند ، این مسئله در دنیای این چینی خیلی جایگاه و اعتبار دارد و بسیار حائز اهمیت است .

به هر حال مصطفی همواره حتی در دوران بیماری و مریضی به محض این که احساس می کرد که توانی برای ادامه کار دارد ، بالاخره کار دست می گرفت ، کما این که شما می بینید که الان هم نمایشش دارد به روی صحنه می رود . ولی الان در وضعیت و حدی نبود که بتواند کار کند . با یک روحیه بسیار بالایی سعی در این داشت که این کار را انجام دهد و طبیعتاً این نمایش آماده شده و آماده اجراست . ولی متأسفانه وضعیتی پیش آمد که الان وضعیت بیماری ایشان شدت پیدا کرده است . دوشنبه آخرین باری بود که من به ملاقات او رفتم و ایشان در آی سی یو بود ، بی حال بود ، با وجود این وقتی صدایش کردم چشمش را باز کرد و حالتی داشت که من را شناخت و زیر لب کلمات نامفهومی می گفت . احساس می کنم به دلیل داروهایی که مصرف کرده بود ، بی حال بود و خیلی سر حال نبود . امیدوارم که از این وضعیت به یک وضعیت مطلوبتری در بیاید و باز هم بتواند همچنان به کار خودش ادامه دهد . آرزوی من این است که بتواند وقتی نمایشش به روی صحنه می آید حداقل حال و هوایی داشته باشد که بتواند بیاید و بر سر کار خودش باشد .

اجرای نمایش " در اعماق " را چقدر در بهبود شرایط ایشان موثر می دانید ؟

به هر حال او کار خودش را همواره کرده و برای به روی صحنه آوردن این نمایش نیز تمام تلاشش را کرده است تا این کار به روی صحنه بیاید . به نظر من او وظیفه خودش را انجام داده است . طبیعتاً وقتی کار روی صحنه بیاید و او احساس کند که نتیجه کارش روی صحنه آمده ، خیلی در روحیه اش تأثیرگذار است و به ویژه وقتی که کار با استقبال مواجه شود . این مسئله تأثیری مضاعف خواهد داشت و شکی در آن نیست .

از حضور آقای عبداللّهی و تأثیرگذاری ایشان در تئاتر ایران بگویید .

حضور و تأثیر آدم های این چینی در ذات در این است که چقدر برای این کار ارزش قائل هستند و چقدر برایشان کار فرهنگی و کاری مانند تئاتر جایگاه ویژه دارد و این خود برای کسانی که در این عرصه کار می کنند خیلی آموزنده است . کسی که تمام هوش و توان و نیروی خودش را در بدترین شرایط بیماری با احساس

مسئولیت بالا و وظیفه شناسی به کار بگیرد و بتواند با اعتقاد به کارش ادامه دهد ، خیلی می تواند روحیه تاثیرگذاری باشد به خصوص برای بعضی ها که به کار تئاتر به صورت ساده تر و با مسئولیت کمتری نگاه می کنند و این نشان دهنده مسئولیت و تعهد و ارزش نهادن به این کار هنری است که چه جایگاه ویژه ای دارد که تمام نیرو ، وجود ، حس و احساس مسئولیت خودش را در بدترین شرایط و در سخت ترین حالت بیماری برای کارش می گذارد و بنابراین به آن اعتقاد دارد و برایش ارزش بسیار قائل است.

بیمه طلایی هنرمندان چقدر می تواند از لحاظ مالی کمک حالشان باشد و این بیمه چقدر شامل حال آقای عبداللّهی شد ؟

تا قبل از بیمه طلایی طبیعتاً ما با مشکلات بسیاری با دوستانی چون آقای عبداللّهی روبرو بودیم و بعضی از اوقات هم اگر تقاضاهایی می کردیم و این تقاضاها اگر به نتیجه می رسید ، مقطعی بود و مُسکّن ها کوتاه مدت بود . خود من تلاشم بر آن بود که بیمه به یک گونه ای شود و جایی برسد که بتواند بحث عمده ای از این مسائل را برای عزیزان و هنرمندان تئاتر پوشش دهد . بالاخره به این بیمه طلایی رسیدیم و در سال ۹۲ ، ۹۳ ما بیمه طلایی را داشتیم . گرچه فراز و نشیب هایی به خصوص در سال ۹۳ داشتیم و مشکلات دیگری در کنار مسائل بیمه بود ، ولی تا حدود زیادی خیالمان راحت شده بود که بخش اعظمی از هزینه های درمان از این بیمه تامین می شود . این مسائل کمک کننده ای بود اما بعضی وقت ها این مسائل حاشیه هایی هم دارد ، مثلاً در بخش دارویی که من خاترم هست ، حدود یک سال پیش برای آقای عبداللّهی پیش آمده بود و چون دارو در این جا وجود نداشت و باید این دارو از خارج از کشور به ایران می آمد . باید مبلغی به هلال احمر پرداخت می کردند و از آن طریق وقتی دارو به ایران می رسید ، آن موقع بیمه مبلغ آن دارو را پرداخت می کرد . آن دارو در ایران وجود نداشت و این یک معضل بزرگی شد و مصطفی مجبور شد که پولی را تهیه کند و متأسفانه در این بین آن گونه که من بعد ها شنیدم با یک شکستی مواجه شد .

دارویی که ایشان نیاز داشتند در ایران نبود و باید این دارو از خارج از کشور به ایران می آمد و برای این منظور بیمه پولی پرداخت نمی کرد . از طریق هلال احمر سعی کردند این کار صورت بگیرد . ولی باید پیش پرداختی داده می شد و پولی داده می شد تا این دارو به ایران بیاید تا بعد بتوانند آن را تامین کنند و به هر حال بیمه این پول را بدهد . ولی ایشان خودشان این پول را تهیه کردند و یک آدم شیادی که قول داده بود این دارو را برایشان تهیه کند این کار را نکرد و متأسفانه مبلغی از پولی را که پرداخت کرده بودند از دستشان رفت . این مشکلات وجود داشت ولی با صحبت هایی که با مسئولین مختلف در این زمینه داشتیم قول دادند یک نوع بیمه دیگری را از بعد از تاریخی که بیمه طلایی در اردیبهشت ماه سال ۹۳ به اتمام می رسید در اختیار ایشان قرار دهند ، بیمه و بسیاری از مسائل دیگر را تحت پوش قرار دهند .

جلسه ای با آقای هاشمی وزیر درمان و بهداشت داشتیم و همین طور در این رابطه نامه ای به آقای جنتی وزیر ارشاد و همچنین نامه ای برای آقای مرادخانی ارسال کرده بودم . یک بیمه دیگری هم از طریق صندوق اعتباری کمک به هنرمندان در اختیار ۱۰ نفر از کسانی که دچار بیماری ها هستند قرار گرفته بود ، که متأسفانه یک نفر از آنها که آقای نوری بود اکنون فوت شده اند ، در نهایت این بیمه را ما در اختیار این دوستان قرار دادیم . همچنان آن طور که به من گفتند و اعلام کردند کلیه هزینه های درمان را و درمان هایی که در حالت بستری هستند را پوشش می دهد . صحبت دیگری با آقای دکتر هاشمی در آن زمان داشتیم و آقای دیناروند ، مسئول بهداشت و تأمین دارو وزارت بهداشت و درمان هم حضور داشتند و قرار شد تمام دارو هایی که اگر تحت پوشش بیمه به صورتی قرار نمی گرفت از طریق آقای دکتر دیناروند این داروها در اختیار عزیزانی که دچار بیماری خاص هستند قرار بگیرد .

خاطره کوتاهی از آقای عبداللّهی برای ما بگویید.

چیزی که من همیشه از او دیده ام ، علو طبع است و جایگاه ویژه ای که از نظر اخلاقی در ارتباط ، در نشست و برخاست ، حتی در برخوردهای ایشان دیدم . آن ادب خاص آقای عبداللّهی ، آن منش خاص ایشان همواره برای من درخاطرم باقی مانده است . او هرگز حاضر نبود به هیچ عنوان خودش را در مقابل هیچ چیزی کوچک کند . حتی به همین دلیل هم خیلی از مسائل و مشکلاتی که در دوران بیماری بر ایشان گذشت را هرگز نخواست جایی بازگو کند و نخواست که به نوعی طلب کمکی کند . شاید به شکلی برای ایشان قابل قبول نبود . همیشه سعی اش بر این بود که بتواند تا جایی که ممکن است متکی به خود باشد. البته انتظار هر کسی که در زمینه مسائل فرهنگی ، هنری کار می کند این است که در زمانی که مسئله ای این چنینی برایش پیش می آید بر اساس احترام گذاشتن به خدماتش به او توجه شود.





"در اعماق" را می بینیم ، با یک چشم گریان و یک چشم خندان

کاظم هژیر آزاد

کارگردان و بازیگر تئاتر

در نمایش "بیتوس بیچاره" به کارگردانی حمید مظفری بود. بیست و اندی اجرا رفته بودیم. رنگ رخسار مصطفی از سیر ضمیرش سخن می گفت. اما برای ما روشن نبود، در اتاق استراحت گوشه عزلت می گزید و پشت هم سیگار می کشید. کارگردان ما "حمید مظفری" آهسته دریک موقعیت از من سوال کرد مصطفی را چه می شود؟ گویا او بیش از همه ما بازیگران به غیرمتعارف بودن احوال این بازیگر پی برده بود. گفتم نگران نباش مصطفی همین جوری است. ما به او عادت داریم. درچهره اش خواندم که باورش نشد. تا اینکه یک شب هنگام اجرا پایش لغزید. سکندری خورد و پهلویش به گوشه دکور برخورد کرد. زمین خوردنی در کار نبود. فقط یک لغزش کوچک بود و یک برخورد، اما مصطفی درد زیادی در پهلویش حس می کرد. بازی را با درد ادامه داد و به آخر برد. چند روز به انتهای اجرا مانده بود. به دکتر مراجعه نکرد. اهمیتی به دردش نداد. اما پیدا بود که برای اینکه لطمه ای به نمایش نزده باشد، درد جانکاه را تحمل می کرد و غیرتمندانه به اجرایش ادامه می داد. نمایش تمام شد. مصطفی دست به پهلوی از همه خداحافظی کرد. جالب بود که می گفت چه رازی است در این صحنه که من زمانی که بازی می کنم مختصری درد حس نمی کنم اما به محض اینکه بازی ام تمام می شود و به پشت صحنه می روم درد شروع می شود.

هرکدام از بازیگران بعد از نمایش خداحافظی کرده به سوی زندگی خود رفتیم. یکی دو ماه بعد شنیدم که اگر اصرار همسرش که همچون فرش—ته ای دورش می چرخید و ترو خشکش می کرد نبود، هنوز اهمیتی به درد نمی داد و به دکتر نمی رفت.

دکتر در اولین معاینه تشخیص داده بود که استخوان پایینی سینه مصطفی شکسته است و تعجب کرده بود که چطور طاقت آورده و تاکنون مراجعه نکرده بود! یک روز کارگردان اعضای گروه را از وضعیت مصطفی مطلع کرد و گفت که او در بیمارستان "آراد" بستری است. وقتی به بیمارستان رفتیم، با خبرهایی باورنکردنی روبرو



شدیم و تازه فهمیدیم که آن حال نزار و آن لغزش کوچک توی صحنه چه معنایی داشت !
دوسال از این ماجرا گذشت ، مصطفی توسط " قطب الدین صادقی " به نمایش " یادگار زیران " در نقش "زیر پدر" دعوت شد.
خدا را شکر کردیم و خوشحال شدیم که سلامتش را به دست آورده و عفریت بیماری را شکست داده است. در نقش "زیر پدر"
چنان با مهارت " پرلود" ابتدایی را به نمایش گذاشت که همه متعجب شدیم که این " یل لر " چطور از بستر بیماری برخاسته و
چنین مونولوگ طولانی را حفظ و با قدرت بی نظیر بازی می کند. بعد از نمایش یادگار زیران باز عجزه بیماری به سراغش آمد.
برای ملاقات به خانه اش رفتیم. قرنطینه بود ، همسرش با تخت بیمارستان و پلاستیک شرایط قرنطینه ای مانند بیمارستان در
اتاق درست کرده بود و او از پشت اتاقک پلاستیکی با ما گفتگو می کرد. همسرش همچون فرشته ای از او مراقبت می کرد. همو

که با تزریق عشق و محبت بی دریغش جان تازه به کالبد مصطفی دمید و او را سر پا نگه داشت.
نوبت به نمایش " باغ شکرپاره " به کارگردانی قطب الدین صادقی رسید که این بار مصطفی شگرد دیگری از توانایی اش را به منصفه ظهور گذاشت . خیلی ها از جمله من نمی دانستیم
که مصطفی صدای خوشی هم دارد. نقش " طبخ کله پز " را بازی می کرد. و در خلال بازی اش آواز مربوط به تبلیغ کله پاچه را هم می خواند. بعد از این نمایش دیگر با مصطفی
همبازی نشدم و فقط تماشاگر نمایش هایی بودم که وی کارگردانی می کرد.
بهار امسال برو بچه های بروجرد در استودیویی از شاگردان و همبازی های قدیم برایش جشن تولد گرفته بودند. من هم با افتخار شرکت کردم. شب بیاد ماندنی بود. حالش خوب
بود. شنیدم که نمایش در اعماق را کارگردانی می کند. یک شب هم در سالن محراب هنگام تمرین او را دیدم. سرحال نبود اما امید به پیروزی را در چشمانش می خواندم. متأسفانه
به دلیل مسافرت نتوانستم اجرایش را در جشنواره سی و سوم فجر ببینم و حال که او در بیمارستان بستری است، می توانم اجرایش را ببینم ، به قول شکسپیر در نمایش هملت " با
یک چشم گریان و یک چشم خندان " به دیدارنمایش او " دراعماق " به کارگردانی او می روم. امشب و هر شب اجرا برای سلامتش دعا کنیم که سلامتش رابه دست بیاورد به صحنه
بیاید و شاهد هنرنمایی بازیگرانش باشد.



پسرکی که مصطفی تئاتر ایران شد*

الناز امیرخانی

خبرنگار و عکاس

نمی دانم شنبه بود یا سه شنبه ، در یکی از روزهای بهاری اردیبهشت بود یا یکی از روزهایی که برف سنگین زمستان به احدی اجازه ی بیرون آمدن از خانه را نمی دهد ، اما می دانم سال هزار و سیصد و سی و چهار بود که پسرکی به نام مصطفی در یکی از شهرهای استان لرستان به نام بروجرد متولد شد . پسری که سال ها بعد شد مصطفی عبداللهی تئاتر ایران** .

تئاتر در خورش بوده و هست . از همان کودکی ، زمانی که به دبستان می رفت استعداد خود را در این زمینه نشان داد . اولین هنرنمایی اش در صحنه ی تئاتر بر می گردد به کلاس ششم دبستان . در جشنی که در مدرسه بر پا شده بود به همراه دوستش سیامک حلمی داستان ریزعلی خواجوی و ریش کوه که در کتاب های مدرسه ی همه مان بود را بازی کرد. در دبیرستان ، دیگر برای خودش بازیگری شده بود . در اکثر نمایش هایی که در دبیرستان شان اجرا می شد حتما نقشی برای او کنار گذاشته شده بود . بازی در نمایش های ” ماه بالا می آید ” ، ” اسب سفید ” ، ” یعقوب لیث ” ، ” مقصر کیست ” و ... حاصل آن دوران است.

پانزده سالش که بود یعنی سال هزار و سیصد و چهل و نه به همراه چند تن از دوستان خود گروهی را به نام گروه تئاتر ” کوچه ” تاسیس می کند . ماجرای انتخاب اسم ” کوچه ” برای گروه شان هم جالب است . چون اعضای گروه مکانی برای تمرین نداشتند ، تمرینشان را در کوچه ، خیابان خلوت و حتی در دل دشت انجام می دادند و به همین خاطر اسم گروهشان را ” کوچه ” گذاشتند.

تا اینکه اعضای گروه تئاتر ” کوچه ” برای اجرای نمایشی به تهران می آیند . با روزنامه ها مصاحبه می کنند و از کم بودن امکانات در شهرستان می گویند . حاصل این مصاحبه ها این می شود که از طرف وزارت فرهنگ و هنر وقت سالنی در بروجرد به آن ها داده می شود تا بتوانند در آن تمرین تئاتر کنند و نمایش های خود را به روی

اولین نمایشی را که رسماً در بروجرد کارگردانی و اجرا کرد نمایش "زارع شیکاگو" بود. "زارع شیکاگو" نوشته مارک تواین که سال هزار و سیصد و پنجاه اجرا شد در واقع نخستین نمایشی بود که به طور جدی در بروجرد اجرا می شد چرا که قبل از آن به گفته خود مصطفی تئاتر جنبه آتراکسیون داشت و در کنار تئاتر سخنرانی، موسیقی، آکروبات و شعبده بازی هم اجرا می شد.

"خیانت"، "لونه شغال"، "آی باکلاه آی بی کلاه"، "چوب به دست های ورزیل"، "ریل"، "مرشد و دلالها"، "حالت چطور مش رحیم"، "پاتوق"، "باغ آرزو ها"، "اسب سفید"، "قلم عمه خانم"، "آنجا که ماهی ها سنگ می شوند"، "زیر زمین"، "مرگ من مرثیه ندارد"، وقتی آسمان می گیرد" و ... نمایش هایی هستند که در آن دوره در سالنی که گفته شد به اجرا در آمدند. در این زمان مصطفی هم کارگردانی می کرد و در کنارش بازیگری را هم تواما به پیش می برد".

سال هزار و سیصد و پنجاه و هشت، مصطفی بیست و چهار ساله به تهران می آید و وارد دانشکده هنرهای دراماتیک می شود. مصطفی جوان در آن سال ها با کارگردانان بزرگ آن روز همچون قطب الدین صادقی، محمود عزیزی، هادی مرزبان، رکن الدین خسروی، صادق هاتفی و ... همکاری می کند و در نمایش هایی چون "آرش"، "هفت خان رستم"، "مرد فرزانه، ببر دیوانه"، "هفت قبیله گمشده" و ... به عنوان بازیگر حضور دارد.

حال دیگر مصطفی برای تمام اهالی هنر به عنوان یک بازیگر توانا و ممتاز شناخته شده است و دیگر تنها به عنوان یک بازیگر در تهران، مرکز تئاتر ایران، او را نمی شناسند بلکه او کارگردان توانا و باتجربه ای نیز به حساب می آید.

همه چیز خوب پیش می رفت. مصطفی فارغ التحصیل رشته ی کارگردانی و بازیگری از دانشکده هنرهای دراماتیک شده است. نمایش های مختلفی را با عنوان کارگردان به روی صحنه می برد که گاها خودش نیز در آن ها به ایفای نقش می پردازد***.

تا آنکه بیماری از راه می رسد و تمام تلاش خود را برای از پا انداختن مصطفی می کند. اما بیماری بدون شناخت حریف، پا در کارزار مبارزه گذاشته است. نمی داند که با رستم وارد جنگ شده است و آنکه شکست خواهد خورد، خود اوست. مصطفی از چهارده سال پیش تا به امروز همچنان در حال مبارزه است. بارها پشت حریف خود را به خاک مالیده است اما در هر حال، جنگیدن گاهی توان انسان را کم می کند و او را در بستر بیماری می افکند اما فراموش نکنید مصطفی نشان داده است هر بار با نیرویی عظیم تر از پیش دست بر زانوهای خود می گذارد، نه برای جنگ بلکه برای حضور در صحنه ی تئاتر خود را محیا می کند. چرا که خودش همیشه می گوید با تئاتر زنده است و از تئاتر است که برای مبارزه انرژی می گیرد. البته این را هم من باید به مصطفی بگویم که تئاتر هم به بودن او زنده است.

نمایش هایی چون "شرق بوسه"، "کابوس سرخ"، "حکم"، "انبوهی از هیچکس"، "جنگ در طبقه سوم"، "شربوسه"، "از پشت شیشه"، "حماسه چله نشین ها"، "مرگ تصادفی یک آنالزیست" و دهها نمایش دیگر حاصل سال های فعالیت او در زمینه ی تئاتر است که هر کدام سال ها تجربه، تلاش و زندگی را در پشت خود به همراه دارند. و امروز ۲۷ اردیبهشت ماه سال هزار و سیصد و نود و چهار قرار است نمایش "در اعماق" به کارگردانی مصطفی عبداللهی به روی صحنه برود. مصطفی با آنکه خود در سالن حضور ندارد اما حضور او در تمام فضای سالن حس خواهد شد. او در صحنه ی دیگری مشغول مبارزه است و همه ی ما می دانیم مصطفی با تئاتر زنده است و حال که او موفق شده است نمایشش را به روی صحنه ببرد، همگی ما مطمئنیم که او در صحنه ی مبارزه با بیماری اش هم موفق می شود تا بار دیگر او را بر صحنه ی

زندگی یعنی تئاتر نظاره گر باشیم.

نمی دانم کدام روز از سال هزار و سیصد و سی و چهار بود که مصطفی پا به این دنیا گذاشت . اما تنها چیزی که می دانم این است که پیش از او جهان چیزی کم داشت ، تئاتر چیزی کم داشت و حتی تراژدی و درام چیزی کم داشت . مصطفی با بودن خود تمام کمبودها را جبران کرد و می کند و منتظر اویم تا با حضور فیزیکی خود در صحنه ی تئاتر تمام نبودن ها و دلتنگی های ما را جبران کند.

شوخی که نیست کودک آن سالهای بروجرد اکنون برگزیده تئاتر ایران است.

*مصطفی به معنای برگزیده است.

**خوشبختانه یا متأسفانه اطلاعات دقیقی از مصطفی عبداللّهی در فضای مجازی (اینترنت) نیست . گویی سده های پیشین می زیسته که اختلاف بین علما در تاریخ تولد ایشان زیاد است.

***در این یادداشت سعی شد از دو منبع زیر استفاده گردد:

–یادداشت سیامک حلمی برای تئاتر فستیوال

–مصاحبه اختصاصی مصطفی عبداللّهی با تئاتر فستیوال در آخرین روزهای سال ۱۳۹۳ که فکر می کنم جدیدترین مصاحبه ایشان باشد.







مصطفی عبداللهی ، شیفته ترین مرد دوران ما است .

بهزاد فراهانی

کارگردان و بازیگر تئاتر



هیچ کیفی، هیچ لذتی، هیچ شنگی و شوری، به شب نخستین اجرای یک نمایش نمی رسد. و هیچ رزمی به رزم سهمگین رزمی که تو در این دو ده سال با اژدهای بی چشم و روی روزگار آورده کردی و الحق که هنوز پیروزی و پایدار نمی رسد. تو سخت جنگیدی، توسخت و سترگ ماندی و در این ماندگاری تمام ما را به این باور رساندی که انسان عاشق، قدرتمند ترین موجود هستی است و مقدس تر از او و خالق او هیچ نیست . دیگر باور داریم که شیفته ترین مرد دوران ما تویی! و میدانم که این دلسپردگی نه به پویه های پوچ دوران است، بلکه به با طراوت ترین دست آورد انسان یعنی نمایش است و حاشا به این عاشقی و دلباختگی.

آنکه آخرین بار به دیدارت شتافت
و او را نشناختی
بهزاد فراهانی



امیر عباس توفیقی

بازیگر تئاتر و عضو گروه "کوچه"

او مصطفی است ، نشان دار و برگزیده شده .

به نام حضرت دوست / که هر چه هست و نیست از اوست

می خواهم از مصطفی بگویم که مرامش همان مرامنامه ی اصیل اهالی فرهنگ و هنر این سرزمین است.

او همیشه افتخار می کند که یک ایرانی است ، فرزندی از فرزندان نیکو خصال این سرزمین کهن ، و ایران یعنی شعر و شعور ،

یعنی فرهنگ ، یعنی اخلاق ، اصالت ، یعنی علم و دانش و عمل ، که همگی این ها در مصطفی نابغه ، جمع است.

از مصطفی گفتن برایم سخت است ، چرا که من از این دریا به قدر قطره ای چشیده ام.

از معلم می گویم ، معلم اخلاق ، نمی دانم او سر کلاس کدام استاد و یا کدام مکتبخانه ی اصیل ایرانی نشسته که همیشه من

خجل اصالت و مرام و ادبش بوده و هستم.

مصطفی به معنای خاص کلمه انسان بوده و هست.

انسانی که در این هیاهوی فراموشی اصول انسانی ، وقتی به او می رسی ، مکث می کنی و نمی توانی به راحتی از کنارش بگذری

و در برابرش خاکساری می کنی . این مرام و معرفت ، این اصالت و فرهنگ ، بی شک برخاسته از تربیتی اصیل در خانواده ای

اصیل بوده و هست.

در مواجهه با همسر او که چون خواهری مهربان برایم بوده و هست ، درس گذشت و ایثار و فداکاری و محبت ، همچون مادران

و خواهران این سرزمین ، گرفتم . و از فرزندانش اطاعت و کرنش در مقابل بزرگتر را .
رفیق بوده و هست . نه رفاقت های شیپور و بوقی . او رفاقت را به گونه ایی دیگر تفسیر می کند .
او مصطفی است ، نشان دار و برگزیده شده . در میان جمع دوستانم او یکه و یگانه است .
با یک نظر عاشقش می شوی و دل به دلش می سپاری .
وقتی با رفیقی یا علی گفت ، انگار واژه ی عشق را معنا می کند .
از تخصص و سواد و وسواسش در هنر و تولید یک اثر هنری هر چه بگویم ، کم گفته ام .
تمرین انسانیت و اخلاق ، بهانه ی تولید آثار نمایشی اوست .
مصطفی به دنبال خود خود ، در جامعه ی بحران زده ی مدرنیته شده ، به دنبال کشف حقیقت بوده و هست .
از کارهایش ، " حماسه چله نشین " (اجرا : ترکمنستان ، ارمنستان ، تاجیکستان) ، " کبودان و اسفندیار " ، " جنگ در طبقه سوم " ، " از پشت شیشه ها " ، " حکم " ، " مرگ تصادفی
یک آنزشیست " و اکنون " در اعماق اجتماع " ، شاهده این مدعا است ... و ای کاش ما هم از او بیاموزیم و چون او باشیم .





مصطفایِ مَرَد!

رضا فیاضی

بازیگر تئاتر

کلاس اول دبستان بودم که برای اولین بار داستان " روبینسون کروزو " را از زبان معلم آقای جوادی شنیدم . آنچه از این داستان بخاطرمانده تلاش قهرمان آن برای زیستن بود . مبارزه ای سرسخت و خستگی ناپذیر با مرگ ، برای زندگی . در دوران نوجوانی ، رمان زیبا و فراموش ناشدنی " پیرمرد و دریا " را خواندم . پیرمرد نیز برای ماندن و زندگی کردن قد بر افراشته بود و چه شکوهمند با دشمن خود مبارزه کرد . او نیز قهرمانی بود که از آن دوران به خاطرم مانده ، بعد ها نیز داستان ها ، روایت ها و حکایت های زیادی از تلاش انسان ها برای زندگی و بقای خویش خواندم ، همگی این قهرمانان با مرگ دست و پنجه نرم کردند و عاقبت آن را به زانو در آوردند و حماسه انسان ، پایان ناپذیر است . خط پایانی ندارد اگر قهرمانشان حتی با شکست مواجه شده اما هرگز از پای ننشسته و افتان و خیزان برخاسته تا غلیم قهرمانی خود را بر قله مردی و مردانگی برافراشته نگاه دارد . اکنون نیز ، در کنار من و شما مردان بسیاری هستند که شکست ناپذیر با هیولای مرگ مبارزه می کنند و چه شرافتمندانه و با شکوه به این مبارزه ادامه می دهند .

مصطفی از این جنس مردان است . مردانی که خاموش اما پر صلابت و با شکوه در میدان زندگی رقص افشانی می کنند و چه زیبا فرموده است مولوی بلخی که ، رقصی چنین میانه میدانم آرزوست .

چند سالی که مصطفی را می شناسم . در نمایشی به کارگردانی آقای هادی مرزبان تنگاتنگ با او تمرین کرده ام . تمریناتی که به نظر می آمد برای او که از بیماری رنج می برد ، سخت و طاقت فرسا باشد ، اما بنظر می آمد که مصطفی با واژه ای به نام " خسته گی " بیگانه بود پا به پای همه و شاید بیشتر از دیگران در صحنه می جنبید و حرکت می کرد.

ندیدم هرگز در گوشه ای کز کند یا زانوی غم بغل بگیرد و چون صدای خوشی داشت و گرم می خواند ، می زد زیر آواز و همه را به وجد می آورد .



می دانستم مصطفی آمپولی که برای حیات اش ضروری بود را گران قیمت می خرد . گفته بود کمیاب و گران است اما هرگز برای بدست آوردنش دست تکیه برای کسی یا کسانی دراز نکرد . حتی یادم مانده در جلسه ای که قرار بود برای او ، یا دیگری چون او پول جمع شود او این کار را تقبیح کرد و گفت شأن هنرمند را با این کارتان پایین میاورید . او راه دیگری پیشنهاد کرد . کار _ ایجاد کار و فراهم آوردن شرایطی برای کار _ تا بتوانند از طریق انجام کارشان ، نیازهای شخصی خود را فراهم کنند . اکنون خبر دارم که می خواهد نمایشی به روی صحنه بیاورد . به او و همکارانش خسته نباشی می گویم و برایشان اجرای خوب و زیبا آرزو می کنم . و امیدوارم او همچنان مثل گذشته پر فروغ ظاهر شود و خوش بدرخشد .

با نیروی اندیشه ای که در مصطفی و عزیزانی چون او سراغ دارم ، ایمان دارم که آنها پایمردانه بایستند و یا سر بر افراشته بخوانند که:

ای مرگ ای مرگ

از هر دری که باز آیی هر چهره ای که بنمایی

در کار زار این دوران مرد دلیر این میدان

از هیبت ات نمی ترسد بر صولت تو می خندد

با احترام رضا فیاضی





بزرگ مردی که در اوج بیماری لبخند را فراموش نمی کند .

شهین علیزاده

کارگردان و بازیگر تئاتر

می خواهم از بازیگر و کارگردانی بگویم که در اوج بیماری لبخند را فراموش نمی کند .

بازیگری که " در اعماق " وجودش مهر و محبت موج می زند و سرنوشت " حکم " کرد تا مصطفی با بیماری خود دست و پنجه نرم کند و سرنوشت ، بزرگی او را بیازماید . این روزها " چشم در برابر چشم " قرار گرفت ، تا همه برای سلامتی او اشک بریزند و برایش دعا کنند و مسئولین تئاتر کشور خود را محک بزنند که تا چه حد برای هنر و هنرمند این مرز و بوم ارزش قائلند .

هنرمندی که سرمایه اجتماعی هنر در کشور محسوب می شود و بزرگ مردی چون مصطفی که الگوی اخلاقی و خلاق در این اجتماع به حساب می آید . مصطفی عبداللهی ، جزء هنرمندانی است که سالم زندگی کرد تا در انتخاب " آی با کلاه ، آی بی کلاه " هنرمندی باشد که کلاهی برای خود ندوخت . او هنرمندانه نمایش " مرگ تصادفی یک آنارشیست " را کارگردانی کرد ، تا در روزهای بیماری پرچم هدایت گروه را شهرستانی در اهتزاز نگه دارد . مصطفی عبداللهی برای تأمین هزینه درمان بیماری اش ، اسباب منزلش را فروخت در حالی که نمایشی را کارگردانی کرد که مردم محروم و بی خانمان و عشق عمیق انسانی را به نمایش بکشد ، تا نوری به تاریکی بتاباند ، ما هم از " اعماق " وجود ستایشش می کنیم و برای سلامتی اش دعا .



ما و آقای شهرستانی هم قسم شدیم که " در اعماق " به سرانجام برسد .

امیر عباس توفیقی

اشاره : مصاحبه زیر با امیر عباس توفیقی (بازیگر نقش مرد در نمایش " در اعماق ") در یکی از روزهای تمرین گروه که زیر نظر میکائیل شهرستانی صورت می گرفت ، انجام شده است .

بازیگر تئاتر و عضو گروه " کوچه "

روند اجرایی " در اعماق " تا کنون به چه صورت پیش رفته است ؟

همان طور که شما و مخاطبین در جریان هستید ما این نمایش را در جشنواره سال گذشته اجرا کردیم . اجرای خیلی خوبی بود و مردم استقبال کردند و آقای عبداللهی یک جلسه با آقای مرادخانی معاونت محترم هنری داشتند و ایشان قول دادند که اردیبهشت ماه این نمایش اجرا عمومی بشود و خوشبختانه به وعده شان وفا کردند و اردیبهشت ماه را به اجرای نمایش آقای عبداللهی اختصاص دادند . ایشان همواره دوست داشتند که این اثر در سالن اصلی تئاتر شهر اجرا شود و آقای مرادخانی سالن اصلی را به ما دادند . من این ها را که می گویم در واقع دارم از آقای مراد خانی معاونت محترم تشکر می کنم .

آقای عبداللهی مریض شد و ما به ملاقات ایشان رفتیم و پرسیدیم که شرایط به چه صورت است ؟ ما جمع شده ایم و تمرینات قرار است شروع شود . ایشان گفت : شما جمع شوید ، آقای شهرستانی هستند .

بعد به من گفتند که با ایشان صحبت کنم تا ادامه کار را ایشان سرپرستی کنند . در واقع این مأموریت به من محول شد و من زنگ زدم به میکائیل خان و شرایط را برایشان توضیح دادم و گفتم می دانم وقت را می گیرد ، ولی به هر جهت ارتباط خیلی نزدیک و صمیمی که با مصطفی داری ، طبق توصیه عبداللهی اگر می شود ، بیا ! ایشان هم محبت کردند ، بزرگواری کردند ، پذیرفتند و تشریف آوردند .

الان هم چون سالن تغییر کرده است و ما پیش از این نمایش را در ایرانشهر اجرا کرده بودیم و الان در سالن اصلی اجرا می شود و یک مقداری تغییرات لازم است و حتی اگر



خود آقای عبداللّهی هم بودند ، تغییرات در میزانشن ایجاد می شد نه در مفاهیم ! مفاهیم که همان است .
به هر جهت سالن تغییر کرده است و الان آقای شهرستانی تمام هم و غمش در این است که شکل کار طوری باشد که هم ضرب آهنگ کار و هم ریتمی که کار داشت ، حفظ شود ، ضمن این که اگر احیانا تصور کرد باید میزانشنی را هم تغییر بدهد ، مجاز است و می تواند تغییر بدهد و این کار را هم می کند .
در بسیاری از موارد ایشان هم صاحب نظر هستند و هم اثر را می شناسند و هم فیلم کار را دیده اند و به خوبی کار را اداره می کنند .

از سختی های کار و تمرینات در نبود آقای عبداللّهی بگویید .

روح همه ما خسته است ، روح ما کسِل است ، همیشه حضور کارگردان یک گرمایی دارد و همچنین حضور مصطفی

عبداللّهی به دلیل شرایطش ، رفاقت چندین و چند ساله ما ، بچه ها که گروه تئاتر " کوچه " را تشکیل داده بودیم . البته گروه تئاتر " کوچه " را که ایشان در سال های قبل در بروجرد داشتند و سی سال قبل وقتی به تهران آمدند ، ما پیشنهاد دادیم که گروه تئاتر " کوچه " را در تهران احیا کند و او این کار را کرد و ما دور هم جمع شدیم و الان برای ما نبودن عبداللّهی خیلی سنگین است .

عدم حضور عبداللّهی برای ما خیلی سنگین است و همه ما به هم ریخته هستیم . اما اگر بخواهم از این زاویه نگاه کنم ، به خاطر عبداللّهی ...

من شاید چیزی را که می گویم باورتان نشود ولی ، من آخرین پنجشنبه سال ۹۳ با مصطفی رفته بودم خانه مرحوم آقای فرخزادی . به من گفت : فلان فلان شده یادت باشد که آقای مرادخانی به من قول اردیبهشت ماه را داده است ، اگر من نبودم این نمایش وصیت نامه من است .

من به دنده ی شوخی زدم و گفتم این چه حرفی است ؟ تو چهارده سال است که با بیماری مبارزه کرده ای . گفت نه این بار یک حسی به من می گوید که این آخرین کار من است و این کار وصیت من است .

با این چیزهایی که به من و دوستان دیگر گفته شده ، فضا طبیعتا خیلی سنگین است . ولی به خاطر این که این نمایش سرانجام بگیرد ، ما هم قسم شدیم و آقای شهرستانی هم که محبت کردند ، آمدند و گروه هم منسجم به کار خودش ادامه می دهد .

به روی صحنه رفتن نمایش " در اعماق " را چقدر در بهبود حال آقای عبداللّهی موثر می دانید ؟

صد درصد موثر می دانم . ما حدود دو هفته قبل به ملاقات ایشان رفته بودیم و هنوز ایشان هوشیاری داشتند . بچه ها یک لحظاتی از نمایش را برایشان بازی کردند و گفتند تمرین قرار است دو سه روز دیگر آغاز شود ،

ناگهان از جایش بلند شد و راه افتاد . من نمی دانم که به این حالت پسیکودرام می گویند ؟ که واقعا این اتفاق می افتد . یعنی تئاتر او را درمان کرد و تمرین درمانش کرد و از جایش بلند شد و همه تعجب کردیم و بعد به یکی از بازیگرها گفت که تو کلمه " حقیقت " را جا انداختی . ببینید این همان کسی است که روی تخت بیمارستان است و نیمه هوشیار است و ما همگی اشک می ریزیم برای این که عبداللّهی شاد شود و یک صحنه ای را تمرین می کنیم و نمی دانستیم که این اتفاق می افتد و عبداللّهی درمان

می شود و می گوید آقای زرابادی شما کلمه حقیقت را از قلم انداختی ، حقیقت با این عبارت شروع می شود . همه ما حیرت کردیم یعنی واقعا اگر بیاید و ببیند که نمایشش اجرا شده است به نظر من معجزه می شود و درمان می شود .

امروز خبر خوشی از گروه شنیدم که خدا را شکر ایشان غذا خوردند و صحبت کردند.

بله من هم الان با همسر ایشان صحبت کردم . شنیدم صحبت کرده اند و هوشیاری شان را تقریبا به دست آورده اند . بچه ها خیلی خوشحال شدند . همین مقدار که ما می شنویم آقای عبداللہی غذا خورد ، ببینید چه انرژی مثبتی به گروه وارد می شود و چقدر بچه ها با عشق کار می کنند . الان تنها چیزی که در مجموعه سالن اصلی تئاتر شهر در ساعت تمرین ما وجود دارد عشق است . عشق و عشق .

انشالله هر چه سریعتر حال ایشان خوب می شود ... تمام دعای ما همین است . امروز یکی از دوستان من آقای احمد ایرانی خواه که بچه قم است و در تهران زندگی می کند و از کارگردان های تئاتر و همچنین بازیگر خوب رادیو است و همسر ایشان هم یکی از نویسندگان خوب کشور هستند ؛ خانم ملیحه مرادی ، با من تماس گرفت و من به او گفتم احمد اگر قم هستی ، برای مصطفی دعا کن . گفت آنجا نیستم ؛ ولی دلم آنجاست و دعا می کنم . یک ، دو ساعت بعد به من گفتند مصطفی حالش خوب شده است و سوپ می خورد . به هر جهت دعا انرژی است . شما هم دعا بفرمایید . مخاطبین دعا کنند ؛ تا ایشان هر چه زودتر برای اجرا بیایند.





تئاتر ، مبارزه ، زندگی

اصغر همت

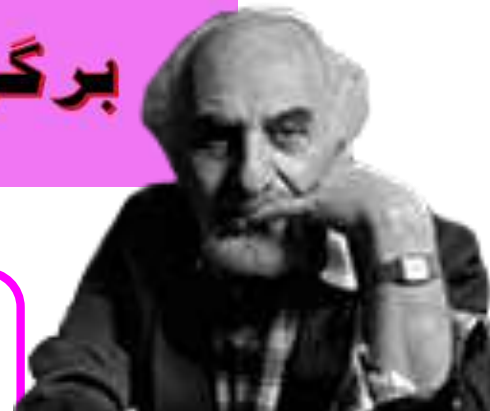
بازیگر تئاتر

مدتی تقریباً طولانی است که دوست عزیزمان مصطفی عبداللهی درگیر بیماری است آنچه او را تا به امروز سر پا نگه داشته روحیه ی خوب و میل به زندگی و شک نکنید که حضور بر روی صحنه یا در جوار تئاتر بودن است ، او از بچه های مانده از رونق تئاتر شهرستان است که پایه ی اصلی تئاتر جدی ما را رقم زدند ، علی رغم اوضاع اسف بار این دل مشغولی شریف و بی توجهی از جانب مسئولان و برنامه ریزان فرهنگی امثال مصطفی عبداللهی بوده اند که با از خود گذشتگی و ایثار ، این شرایط نابسامان را تحمل و سعی کرده اند کورسویی از امید را بر این هنر جاودانه و جادویی بتابانند تا آن زمان که روزی فرا برسد شعله و نور آن ، گرما و روشنی را به جامعه ی ما که شدیداً از فقر فرهنگی رنج می برد هدیه بدهند ، مصطفی عبداللهی همواره و در حد امکان از جمله هنرمندان این سرزمین بوده است که تعهد و وفاداری به مردمش را فراموش نکرده و در جهت تنویر افکار آنان همه ی سعی و تلاش خود را به کار برده است.

اکنون قرار است شاهد تلاش اخیرش باشیم بر صحنه ، ” در اعماق اجتماع ” اثر ماکسیم گورکی که باز هم نمایانگر دغدغه های فکری اوست ، روایت آدم های فقیر ، مظلوم و کنار مانده ی جامعه که هیچ پناهی ندارند و روزگارشان را - نه خود - سپری می کنند که عمرشان به سر آید ، تنها ، مرگ ، مفر آنهاست...

برای مصطفی عبداللهی عزیز که این روزها باز هم بیماری گریبانش را گرفته ، آرزوی رهایی و سلامت دارم ، امیدوارم شرایطی مهیا شود که بازیگران نمایشش هر شب قبل از اجرا شاهد حضور او و توصیه هایش برای بهتر شدن اجرا باشند .





محمد ساربان

کارگردان و بازیگر تئاتر

مصطفی عزیز ، به تو تبریک می گویم به خاطر شیر زنی که در کنار توست ، همسرت !

عصر دوشنبه ۲۱ ام اردیبهشت برای ملاقات دوست عزیزم مصطفی عبداللهی به بیمارستان پاریسیان رفتم . مقررات بیمارستانی اجازه ی ورود من به داخل آی سی یو را نداد ، دلم می خواست داخل شوم و دستان گرم مصطفی را در دستانم بگیرم و به او بگویم که چقدر برای همه ی ما عزیز و دوست داشتنی هستی و آرزویمان سلامتی کامل توست . واقعیت این که مصطفی حال خوبی نداشت ، کلیه ها و ریه اش سخت آزارش می داد . به ناچار از پشت شیشه های اتاق آی سی یو و از فاصله ی حدود ۲۵ متری به تماشای او ایستادم تا آرام بگیرم ، مثل یک شیر نر روی تخت خوابیده بود ، به سختی می شد تشخیص داد که چشمانش باز است یا بسته ! از دور دستی برایش تکان دادم و بوسه ای برایش فرستادم و او آرام عکس العمل نشان داد و دستش را به سختی از میله ی لبه ی تخت جدا کرد و تکان داد و شاید به تصور من دستش را به لبانش نزدیک کرد تا پاسخ احساس مرا داده باشد ، خوشحال شدم که او همچنان هوشیار است ، اما همان لحظه سر برگرداندم و در کنارم بانویی را دیدم که عاشقانه و از دور به او نگاه می کند و برایش دست تکان می دهد ، دانستم بوسه ی مصطفی برای اوست و نه من . سلام کرد و گفت ممنون آقای ساربان که به دیدار مصطفی آمدید ، او کسی نبود جز همسر مصطفی ، بانویی که ۱۴ سال همچون شیر زنی کنار همسرش ایستاده و در مقابل کوهی از دردمندی ها ، سر خم نکرده است ، چشمان نگرانش به مصطفی و همچنان امید به بهبودی وی در نی نی چشمانش برق می زد !

یادم هست ، ۱۴ سال پیش وقتی به اتفاق کاظم هژیرآزاد به ملاقات او در بیمارستان آراد رفتیم تا پیگیر بیمه ی SOS او باشیم ، مصطفی چگونه رستم وار روی تخت بیمارستان دراز کشیده بود و به بیماری خود می خندید و همسرش از همان ابتدا کمر همت بسته بود و با قامتی استوار در کنار تخت همسرش تیمارداری می کرد . اما این بار چشمم که

که به موهای بیرون زده از روسری اش افتاد دیدم سفیدی موهایی که به خاطر مصطفی رنگ باخته بود ! در دل تحسین و با کلام تشکر کردم از او به خاطر این همه ایثار و پایداری و همراهی و همدلی برای درمان شویش . می دانم که قرار است همه از مصطفی بنویسیم و از او بگوییم اما فراموش نکنیم ، شیر زنی به قامت و تنومندی درختی سبز و سایه وار ، استوار در کنار او مانده است تا مصطفی بماند . مصطفی عزیز ، مصطفی عزیز ، به تو تبریک می گویم به خاطر شیر زنی که در کنار توست ، همسرت !





ناهید مسلمی

**مصطفی عبداللهی از تبار کسانی است که همیشه می ماند ،
چرا که عاشق است .**

بازیگر تئاتر و تلویزیون

ما می سوزیم و آب می شویم اما شگفتا که می مانیم . همیشه می مانیم .
آقای مصطفی عبداللهی از تبار کسانی ست که می ماند ، همیشه می ماند . چرا که عاشق است و با عشق نفس می کشد ، عشق به هنر ، به خصوص تئاتر . افتخار آشنایی با ایشان را نخستین بار در سال های دور ، سال ۶۵ به هنگام بازی در نمایشنامه ” مده آ ” به کارگردانی قطب الدین صادقی داشتم . که ایشان در مقام بازیگر در نقش ” ژازون ” ظاهر شدند و خوش درخشیدند .
در سال ۷۶ با نمایش ” جنایات و مکافات ” با ایشان هم بازی بودم . چند سال بعد ، از سوی ایشان در مقام کارگردان دعوت به ایفای نقش ” نوار ” در نمایشنامه ” کابوس سرخ ” شدم . نقشی که موفق به کسب جایزه اول بازیگری زن در دومین همایش آیینی و عاشورایی شد و در کمال شگفتی مرا تا زیارت خانه خدا برد .
وقتی در خانه خدا می چرخیدم ، برای بقا ، پویایی و شکوفایی جامعه تئاتر ایران از صمیم قلب دعا کردم و یاد عزیزانی چون مصطفی عبداللهی را گرامی داشتم که این حضور تحسین برانگیز و ایثار گرانه این انسان ها ، شعله لرزان تئاتر ایران را طی این سال های سخت و دشوار یارای پایداری نبوده و نیست .
از آن زمان تا کنون در تمام نمایشنامه هایی که ایشان سمت کارگردانی داشتند ، مرا نیز دعوت به همکاری کرده اند و همین طور نمایش ” در اعماق ” اثر ماکسیم گورکی . آرزوی قلبی ام بازی در این نمایش بود چون سال ها پیش این کتاب را خوانده بودم و آن را دوست داشتم . ولی باز متأسفانه به خاطر اجرای

خودم و کارهای تصویری که داشتم ، سعادتمند همکاری در نمایش ” در اعماق ” را پیدا نکردم.
فرصت را مغتنم شمرده و صمیمانه ترین احساسات قلبی خویش را نثار جناب آقای عبداللّهی و همسر گرامی شان می نمایم که
شکوهمندی عشق و ایثار یک زن در قبال همسر را به کمال زیستند.
و آرزوی سلامتی و اجراهای بعدی آقای عبداللّهی عزیز.



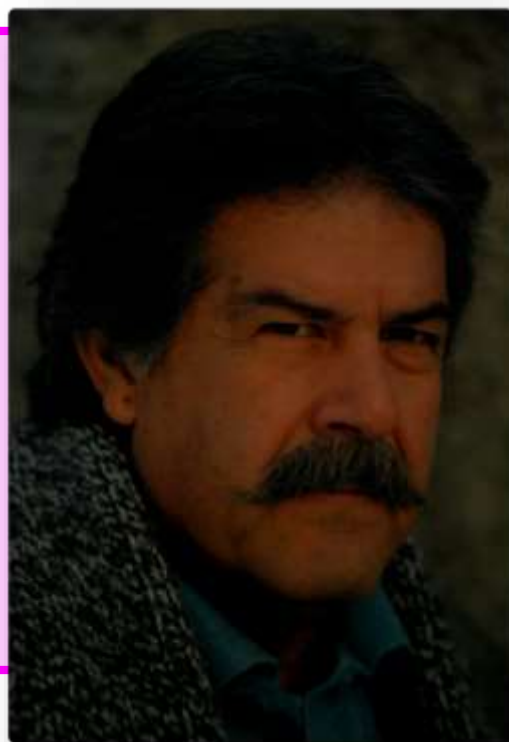


حسین محب اهری

بازیگر تئاتر

برای مصطفی

گلنار را دیده اید؟ گل انار را می گویم ... سرخ است ... به رنگ خون ، خونی که در رگ ها جاریست و — رده ی زندگی می پراکند به کالبدی که قفس است . قفسی برای نگهداری پرنده ... پرنده ای که بال خواهد گشود در گستره ی سبز جنگل و آبی آسمان ... پرنده ای که آواز خواهد خواند ، نغمه سر خواهد داد در بهار . بهاری که هر پرنده در انتظار بوییدنش ، طلسم سرد را می گذراند از سر . تو را سبز آرزو می کنم ای برگ ، ای شاخه ، ای درخت . تو را به رنگ دانه های انار می خواهم ای شیرین ... تو را دلنواز می جویم ای نسیم عطرآگین . تو را نغمه خوان می خوانمت ای پرنده ، که ره می سپری از زمستانی سرد به بهاری سبز...



تو را نغمه خوان می خوانمت ای پرنده ...



حضور و وجود مصطفی در تئاتر یعنی وجود اصالت در تئاتر .

سیروس همتی

بازیگر تئاتر و تلویزیون

مصطفی عزیزتر از جانم .

اولین بار در سال ۶۹ در تالار مولوی - تالار آینه - دیدمت . بازیگر نمایش " شاه اسکوریال " اثر میشل دوگلدروود ، نویسنده اسپانیایی بودی به کارگردانی دکتر حمیدرضا افشار . یادت می آید ، من نیز نقش کوچکی در آن کار داشتم و الان تو را در بستر بیماری می بینم .

چه زود گذشت آن قدرت بیان و بدنی که در تو سراغ داشتم ... چه زود گذشت ؛ اگر چه زمان زود گذشت ، ولی یاد و خاطرت هرگز ... بازی زیبایت در اغلب نمایش هایی به خصوص نمایش هایی به کارگردانی دکتر صادقی برای همیشه در ذهنم هست و در رأس آنها نمایش " هفت قبیله ی گمشده " .

اگر چه تئاتر هفت قبیله اش گم شده است ، اما تو هنوز زنده و پا بر جایی .

چه زوجی بودید ، شما دو تن ، میکائیل شهرستانی و مصطفی عبداللهی و شرط فروش نمایش حضور دو بازیگر خوب بود ... و چه مثلثی بودید شما ، دکتر قطب الدین صادقی ، میکائیل شهرستانی و عزیزی چون تو ، مصطفی عبداللهی .

آنچه از یاد نمی رود تا روز مرگم و هیچ وقت از یاد نخواهد رفت ، جاودانگی تو خواهد بود ... تو جاودانه ای مصطفی ، جاودانه بودی ، جاودانه هستی ، جاودانه خواهی بود .



این مریضی خودش را بکشد نمی تواند ذره ای از ارزش ها ، توانایی ها و شرافت تو را کم کند .
مصطفی عزیز ...

کاش می شد دردت را تقسیم کرد ، که اگر چنین بود دیگر هیچ غمی در تو نبود . چرا که حضور و وجود تو در تئاتر یعنی وجود
اصالت در تئاتر ... یعنی تئاتر زنده است .
از اعماق وجودم برای " در اعماق " ات آرزوی اجراهای خوبی دارم .
دوستت دارم .



TF

برگزیده چهار دهه تئاتر ایران

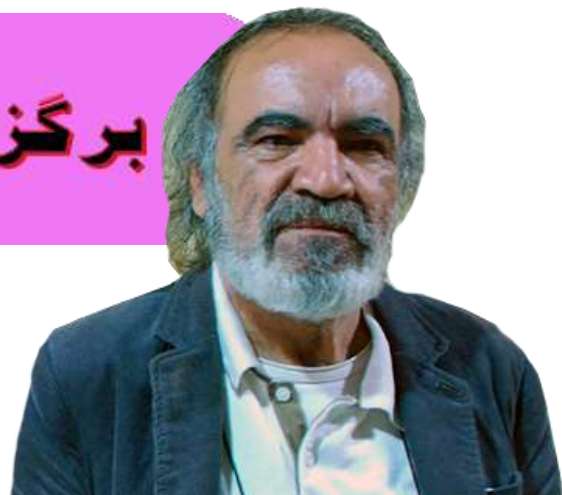






www.theaterfestival.ir

Email: tf@theaterfestival.ir



"در اعماق" آرزوی مصطفی عبداللهی است.

محمد پورحسن

اشاره: مصاحبه زیر با محمد پورحسن (بازیگر نقش پیرمرد در نمایش "در اعماق") در یکی از روزهای تمرین گروه که زیر نظر میکائیل شهرستانی صورت می گرفت، انجام شده است.

بازیگر تئاتر و عضو گروه "کوچه"

توضیحی درباره ی روند کار در این مدت بدهید؟ در نبود آقای عبداللهی چطور کارها پیش رفت؟

چون کار قبلا در خانه هنرمندان در جشنواره اجرا شده بود، روند کار خوب است. الان هم که آقای عبداللهی در بیمارستان هستند، کار در دست آقای شهرستانی است. با ذهنیتی که من از آقای شهرستانی دارم و خودم را از شاگردان ایشان می دانم و در واقع توانایی های ایشان را من می شناسم و این که در این مدت کوتاه توانست کار را جمع کند و هم نقاط ضعف کار را بپوشاند؛ من خیلی به اجرای این کار خوش بین هستم. مضافا این که خوشحالم از این جهت که چشم سومی هست که ما را نظارت می کند. این چشم سوم لازم است که یک نفر ما را کنترل کند که ما به بیراهه نرویم. من به این کار خوشبینم و فکر می کنم که کار خوبی می شود.

قطعا همین طور است. چقدر اجرای این نمایش را در روند بهبود شرایط جسمی آقای عبداللهی موثر می دانید؟

این کار حتما باید اجرا شود، چون این کار از آرزوهای آقای عبداللهی بود. دو، سه نمایش از آرزوهای آقای عبداللهی بود و این هم یکی از آن نمایش هاست. حتی یکی از روزهای آخر سال ۹۳، که ما همدیگر را دیدیم، یک حرفی زد که من خیلی ناراحت شدم، گفت من اگر سال ۹۴ نبودم این نمایش باید اجرا شود و خدا را شکر که حالش بهتر باشد و هست و من از خدا می خواهم که باشد و کارش را ببیند.

شما در کارهای دیگر هم با آقای عبداللهی همکاری داشته اید؟

ما در گروه "کوچه"، سال های سال، همکاری داشتیم. گروه "کوچه" در شهرستان تشکیل شد و بعد ها که من با آقای عبداللهی وارد دانشکده هنرهای دراماتیک شدیم،

هر دو با هم این گروه را ادامه دادیم و تا امروز عزیزی به ما اضافه شدند. من در یکی از کارهای آقای عبداللهی به نام " کابوس سرخ " جایزه بهترین بازیگری را گرفتم. " کبودان اسفندیار " را با هم کار کردیم. که ایشان اسفندیار بود، من کبودان بودم و هر دویمان کاندیدای بهترین بازیگر شدیم؛ که یک سری مسائل پیش آمد و آقای عبداللهی مصاحبه ای انجام داد که خوشایند برخی نبود و اسم ما و همه ی گروه را از لیست خارج کردند و این یکی از کارهای زیبای آقای عبداللهی بود.

اعضای گروه نسبت به گذشته تغییر کردند؟

آقای صمدی پور نیستند، به همراه چند نفر از اعضای شهرستان. یک تعداد هم که جزء اعضای گروه نیستند. به عنوان میهمان دعوت شدند. امروز هم شنیدم که آقای صمدی پور بیمار شده اند. انشا.. که سریع تر حالشان خوب شود و کارشان را ارائه دهند.

در اجرای عموم " در اعماق " صحنه و دکور تغییری کرده است؟

بله. تغییرات جزئی داشت. صحنه ی سالن ایرانشهر کوچک بود ولی تئاترشهر صحنه ی بزرگ تری دارد. میزانشن ها هم کمی تغییر می کند آن هم به دلیل حجم صحنه ست.

و در پایان امیدوارم که انشا... آقای عبداللهی حالشان زودتر خوب شود و نمایش را ببینند.





از "کوچه" تا "در اعماق"

سیامک حلمی

بازیگر تئاتر و عضو گروه "کوچه"

هرچه هست از ۱۲ سالگی شروع شد، کلاس ششم ابتدایی به مناسبت جشنی در دبستان رازی در شهرستانی کوچک در لرستان بنام بروجرد، من خیلی بازیگوش بودم و مصطفی عبداللهی عکس من آرام و سر به زیر، ته کلاس کنار هم در یک میز. هر دو انتخاب شدیم در مراسمی به معلمها کمک کنیم برای شادی بچه ها. جشن مراسم در روز خودش شروع شد همه محصل ها در حیاط مدرسه شاد و سر حال شرکت کرده بودند. روز خوبی بود، صدای موسیقی از گرام تپاز کنار میکرون بوقی غوغائی در فضای دبستان انداخته بود. بچه ها بخاطر این جشن لباسهای نوی سال گذشته را که تا کرده بودند و در بقچه در گنجه ها برای سال بعد کنار گذاشته بودند، امروز پوشیده بودند. ولوله ای بود. مدیر دبستان با همه معلمها روی صندلی نشسته بودند، مدیر مدرسه پشت بلندگوی بوقی رفت، چند بار فوت محکمی کرد، در میکروفن صدایش را صاف کرد و گفت ساکت!! همه در جایشان خشک شدند، بعد از سلام و خیر مقدم شروع کرد، من و مصطفی در دفتر منتظر بودیم که بعد از حرفهای مدیر شعری را دکلمه کنیم وادای فیلم حسن کچل و نمایش کوهی که ریزش می کند و ریزعلی لباسش را آتش می زند و جلوی قطار را میگیرد که از ریل خارج نشود و مسافرا از بین بروند را بازی کنیم. حرفهای مدیر و معلمها تمام شد. ناظم که می خواست جلوی مدیر خودی نشان بدهد، عین میرغضب به دفتر آمد و ترکه ای به شانه های ما زد و گفت ببینم چکار می کنید، خراب کنید روز بعد سر صف فلک می شوید!!! دلمان هری ریخت، فراش دبستان شیرینی و چای را تقسیم کرد. برنامه ما شروع شد، بعد از دکلمه، دو نفری حسن کچل را شروع کردیم، بچه ها از خند ریشه می رفتند، مدیر چاق و کوتاه قد بود، برعکس ناظم لاغر و مردنی، عین لورل و هاردی!! ناظم بخاطر اینکه دندانهای زردش معلوم نشود با ترکه ای که در دستش بود جلوی دهانش را گرفته بود و می خندید. نمایش حسن کچل نزدیک به نیم ساعت طول کشید و بعد من شدم ریزعلی، مصطفی شد راننده قطار! بچه ها همه حیرت کرده بودند، صدا از کسی در نمی آمد. همه سر جایشان خشک شده بودند. مدیر که هنوز لپاش از خنده می لرزید و سیبیل هایش بالا و پایین می شد به ما گفت احسنت باریکلا!!

ناظم در دلش قنادی بود ، ولی بخاطر اینکه ما رودار نشویم ، هیچی نگفت . از آن روز شروع شد . هردوی ما وارد دبیرستان شدیم . مدیر هنری نمایش را کارگردانی کرد به نام ” ماه بالا می آید ” که من و مصطفی بازی می کردیم . نمایش سیاسی بود . بعد از اجرا ساواک کارگردان و مدیر دبیرستان و ما را گرفت . بعد از ۲۴ ساعت من و مصطفی آزاد شدیم . مدیر دبیرستان از آنجا عوض شد و مدیر هنری همچنان زندان ماند . در دبیرستان برای مناسبت ها ، نمایشی به همراه موسیقی اجرا میشد که حتما ما بازی می کردیم و مورد احترام همه بودیم ، مخصوصا دبیران ، بعد نمایش اسب سفید ، یعقوب لیث ، افعی طلاقی ، مقصر کیست و نمایشهای دیگر . به کلاس ۷ که رسیدیم تشکیل گروهی دادیم ، سال ۱۳۴۹ رسیده بود . اسمش گروه کوچه بود ، چون جایی برای تمرین نداشتیم در کوچه - خیابان خلوت - بالای پشت بام خونه هایمان و هرجایی که می شد تمرین می کردیم . در ساختمانهای در حال ساخت !! مصطفی کارگردانی



می کرد و من بازی . برای تهیه لباس و دکور پول نداشتیم و کنار خیابانها بلال می فروختیم . مصطفی باد می زد و من فریاد بلال - بلال شیری بیا جا نمونی - زمستانها برف پارو میکردیم - عملگی ، پاکت میوه درست میکردیم و می فروختیم که وسایل صحنه را آماده کنیم گروهمان به ۲۰ نفر عضو رسیده بود . مصطفی سرپرست گروه شد ، که از طرف فرهنگ و هنر آن موقع جایی را به ما دادند برای تمرین . میرفتیم آنجا ، بچه ها دور هم جمع می شدند ، دورخوانی می کردند ، آنجا ۱۰ یا ۱۵ متر بود . کوچک بود و جا نمی شدیم . مجبور بودیم دوباره به کوچه برویم - تا اینکه برای ۱۳ روز تئاتر به تهران دعوت شدیم . با روزنامه ها مصاحبه کردیم . در مورد کم بود امکانات تئاتر شهرمان و نرسیدن مسئولین به این هنر ناب ! این مصاحبه غوغایی کرد ، طوری لرزه به جان مسئولین فرهنگ و هنر انداخته بود ، سالنی که مراسم سخنرانی در آنجا اجرا می شد به ما دادند و در آنجا هم اجرا میکردیم و هم تمرین . ” زارع شیکاگو ” ، ” خیانت ” ، ” لونه شغال ” ، ” آی باکلا آی بی کلاه ” ، ” چوبدستهای ورزیل ” ، ” ریل ” ، ” مرشد و دلالها ” ، ” حالت چطورمه مش رحیم ” ، ” صفر ” ، ” پاتوق ” ، ” باغ آرزو ها ” ، ” اسب سفید ” ، ” قلم عمه خانم ” ، ” آنجا که ماهیها سنگ می شود ” ، ” زیر زمین ” ، ” مرگ من مرثیه ندارد ” ، ” وقتی آسمان می گیرد ” و دهها نمایش دیگر که در آن سالن اجرا شد .

مصطفی همه ی این نمایشها را کارگردانی کرد بجز چندتا . تا اینکه مصطفی وارد دانشگاه هنر شد و من نیز با گروههای مختلف حرفه ای و کارگردانان بنامی چون قطب الدین صادقی ، دکتر عزیزی ، بیضایی ، هادی مرزبان ، صادق هاتفی بازی کردیم . ” آرش هفت خان رستم ” ، ” مرد فرزانه مرد دیوانه ” ، ” هفت فیله گمشده ” و دهها نمایش دیگر مصطفی بازی کرد . بعد شروع به کارگردانی کرد . مثل نمایش ” شرق بوسه ” ، ” کابوس سرخ ” ، ” حکم ” ، ” انبوهی از هیچکس ” ، ” مرگ تصادفی یک آنارشیست ” که آخرین نمایش او به نام ” در اعماق ” . مصطفی مدت ۱۵ سال است با بیماری دست و پنجه نرم می کند در طی این چند سال با تئاتر درمانی زنده مانده وقتی سر تمرین می آمد هیچ دردی نداشت به محض اینکه به خانه میرفت او را می بردند بیمارستان .

نمایش ” در اعماق ” در جشنواره با ذلت اجرا رفت ، ولی برای اجرای عمومی آن حتی قادر به انجام آن نشد و اکنون در اعماق بیمارستان دست و پنجه نرم می کند .

او اسطوره درد و رنج است . او کارگردان ذلت و مریضی ست . او سنبلی از نجابت و نیکی ست . او هنوز برای من یه کارگردان
بزرگ است . من همیشه از او درسها یاد گرفتم ، گذشت ، پاکی ، دوست داشتنی ، درستی ، حقیقت ، رفاقت و عشق به تئاتر .
از خداوند برایش عاجزانه درخواست شفای عاجل دارم . آمین





... " این مرثیه ی زمانه "

محسن حسینی

بازیگر تئاتر

_ فئودور داستایفسکی نویسنده ی سترگ و پرآوازه روسیه و خالق آثاری چون : " جنایت و مکافات " ، " تحقیر شدگان " ، " جن زدگان (شیاطین) " ، " ابله " ، " برادران کارامازوف " و ... زمانی می بایستی گفته باشد :

... " انسان آنچنان احمق است که زود - انگار - به همه چیز عادت می کند . " و یا در یکی دیگر از جادویی ترین جملات وی در سال ۱۸۵۸ که درباره ی شهری که زندگی می کرد و می نوشت - به جز تنها ۲ آثارش ، رویداد ها ، رخداد های شگفت انگیز رمان هایش در شهر پترزبورگ می گذرد - به گونه ای حیرت انگیز هدف از توصیف شهر شاهکار هایش ، معتقد است :

... " پترزبورگ تراژدی روسیه است . "

_ حال حکایت حال و روز اسف انگیز زمانه ی ماست که از بخت بد و تاریک ما انگار زود به همه چیز عادت کرده ایم و حتی به مرگ عزیزان ، دوستان و همکاران - و چه بسا - زودتر از دیگر چیزهای عجیب و غریب در این " سرزمین عجایب " عادت کرده ایم و دردناک تر از آن هم به شهری وابسته ایم که شاید زمانی نه چندان دور تنها ۲ میلیون و اندی سکنه داشته - که در دوران خودش باز هم در حد انفجار بوده - و امروزه با بیش از چهارده میلیون نفر (و به عبارتی هفت برابر جمعیت کل تهران در سال ۱۳۵۶) با مرگ و میری بی رویه و غیر انسانی و دیگر آسیب های تکان دهنده ی اجتماعی ی که در این " تهرانِ مخوف " می گذرد و چه دردناک است این داستان ما !
و به قول احمد شاملو شاعر بزرگ و ماندگار ما که می گوید:

" ... هیچکس با هیچکس سخن نمی گوید که خاموشی به هزاران زبان در سخن است . "



در این سال های اخیر ، گذشته ، فعلی هر روز شاهد از دست رفتن عزیزان هنرمندی هستیم ؛ عزیزی که به بیماری مخوف سرطان مبتلا می شوند و با شرایط بسیار دردناک و غم انگیز مالی هم که همیشه خدا درگیر هستند ، بدیهی ست که از توان پرداختن درمان و داروهای شدت لوکس و گران قیمت برای این بیماری عصر ما را هم ندارند . برای مثال قرص پلاویکس (plavix) برای بیماری های قلبی هر بسته آن در آلمان برای شهروند آنجایی ۴ یورو هزینه برداشته و برای شهروند اینجایی ۲۵ یورو و به عبارتی ۸۷۵۰۰۰ ریال هزینه بر می دارد که اساسا هم بیمه پرداخت نمی کند . و یا آمپول های بسیار پر هزینه ای که یک بیمار سرطانی هر هفته می بایستی حداقل یک میلیون بپردازد

یا در دیگر بخش های هنری بمانند موسیقی ، هنرهای تجسمی و دیگر صنوف وابسته باشیم که کلیه ی این نوع از بیماری های دهشتناک را واقعا صد در صد تحت پوشش ، درمان و معالجه کامل قرار بدهد و علاوه بر آن کمک های مالی مطلوب و مکفی برای شخص بیمار و خانواده هایشان بدون اگر و اماهای واهی و یا چرخ دنده های مسخره بیمه های پوشالی و توخالی قرار بگیرند.

به هر حال از جانب نهاد های دولتی و یا وابسته که نمی توان امیدی داشت ، زیرا تا به امروز هم تدابیری اتخاذ نشده است و با صدقه سری و با دو تا شاخه گل به سراغ بیمار هنرمند رفتن هم دردی را دوا نکرده و نخواهد کرد.

– شاید به عنوان پیشنهاد راقم این سطور می بایستی به ” انجیوهای ” مردمی – صنفی مشخص و با همت و یاری و تعاون یکپارچه از جانب خود ما هنرمندان پناه ببریم.

فراموش نکنیم ، وقتی از سوبسید دولتی دیگر برای پروژه های تئاتری خبری نیست و در این آشفته بازار کار صحنه ای و به اصطلاح غلط و غیر علمی و تعریف نشده ی جامع مانند ” تئاتر خصوصی ” درگیر هستیم و در گردباد بیابان ” شاه لیر ” همچنان سرگردان هستیم ، چگونه انتظار داریم که بخشی از سوبسید تئاتر و فرهنگ دولتی به سمت و سوی بیماران هنرمند سرطانی ، کبدی ، کلیوی ، قلبی و ... بیاید . هرگز.

عملکرد خانه ی تئاتر عملا در یک دهه ی گذشته نشان داده است که از کارآمدی و توانایی صنفی قدرتمندی برخوردار نبوده و نیست و یا شاید با تغییر و تحولات و یا انتخابات در پیش روی ، بالاخره به یک سرانجام مطلوب صنفی برسد و بدیهی است که تیم گذشته بی برنامه و خسته به نظر می رسد.

بایستی بیشتر به انجیو های هنری – صنفی بها داد که همانا در وهله ی نخست نیازمند دفتر طرح ، برنامه ریزی ، سازماندهی و با قدرت اجرایی و نظارتی بسیار بالایی هستیم.

اگر واقعا بخواهیم به امید بیمه های کاغذین و پوشالی دل ببندیم ، حتما می بایستی قبری هرچه سریع تر در بهشت زهرا رزرو نماییم ، اگر شانس بیاوریم!

– متأسفانه دولت های پیشین کمتر روی موضوع نهاد های به غایت مردمی کار کرده اند و طبیعی ست که نه بلد بودند و نه موضوع شان بوده ، زیرا فقط وابستگی مردم را نسبت به خودشان بار آورده اند و یا با شیوه های غلط ایتم گرایانه مانند ” یارانه ها ” رواج داده اند که اساسا همیشه ناموفق بوده است . بماند .



– شهر فرانکفورت آلمان که یکی از مراکز اقتصادی آلمان و اروپا به حساب می آید و در واقع از مراکز اصلی بانک جهانی ، تجارت اتحاد اروپا و سیاست گذاری صندوق بین المللی پول در این شهر اقتصادی ایالت هسن قرار دارد ، تصمیم داشت که سومین ترمینال در فرودگاه بین المللی را با ساخت و سازهای افسانه ای وگران قیمت آغاز نماید ، زیرا به لحاظ تردد و ترافیک هوایی ، فرودگاه بین المللی فرانکفورت از معروف ترین و پر ازدحام ترین فرودگاه های جهان است.

در سالهای پیشین یکی از انجیوهای محلی قوی و به عبارتی زاکسن هاوزن – حول و حوش ۱۰ – ۱۵ کیلومتری در اطراف فرودگاه – به شدت با موضوع ساخت و ساز مخالفت ورزیدند و در طی سال هایی توانستند نظر بسیاری از دیگر شهروندان فرانکفورتی به عدم ساخت ترمینالی جدید و حتی بخشی از سیاست مداران پارلمان ایالتی را به خود جلب نمایند و از طریق

راه های کاملاً حقوقی و قانونی در مدت ۱۷ سال ، بالاخره پروژه متوقف شد و حتی پرواز بین ساعات نیمه شب بامداد تا ۵ صبح هم ممنوع اعلام شد.

تشکل نهاد های جدی و کاملاً مردمی و کارآمد و حتی تخصصی به معنی اخص کلمه با مصادیق و فاکتور های طرح و برنامه ریزی و مدیریت اجرایی و نظارت سال هاست در اروپا و به ویژه در آلمان ، عملکردی بسیار مهم داشته که در سال های اخیر در بخش های بسیار مهم دیگر مانند ” حفاظت از محیط زیست ” ، ” حمایت از حقوق حیوانات ” ، ” میراث فرهنگی و حمایت از ابنیه های تاریخی ” ، بسیار فعال تر گشته که اتفاقاً در اکثر مواقع این انجیوهای مردمی – صنفی از حمایت های مالی ، حقوقی دولتی و یا کمپانی های خصوصی هم برخوردار بوده اند.

در کشور ما ، مدام همه منتظرند که دولت شق القمر کند و انگار می بایستی دقیقه به دقیقه هم معجزه ای رخ بدهد که اساساً هم رخ نخواهد داد.

بدین خاطر است که هیچگاه هم به نتایج سازنده ، زیرساختاری و مطلوبی نخواهیم رسید.

متأسفانه انگار هر پدیده ای در این مملکت به مانند نوعی ” کشاورزی دیمی ” تبدیل شده است که اگر باران بیاید ، می توانیم احياناً محصولی داشته باشیم و حکایت بیماری ، سلامت ، بیمه ، درمان ، دارو و معالجه و ... هم از این مقوله نمی تواند جدا باشد . لطفا هنرمندان را دریابید ، همانگونه که ویلیام شکسپیر از زبان قهرمان تراژیکش هملت بیان می کند: ... ”جناب پولونیوس ، امر بفرمایید که از این بازیگران خوب پذیرایی کنند . می شنوید ؟ همه وسایل آسایش ایشان فراهم شود ، زیرا این اشخاص تاریخ زمان ما را ثبت کرده نمایش می دهند . و اگر پس از مرگ شما روی سنگ قبرتان عبارت زشتی نوشته شود بهتر از آن است که این بازیگران در زمان زندگانتان از شما بدگویی کنند.”

هملت پرده دوم ، صحنه دوم

و چه خوش گفت فردوسی برای پایان این مرثیه ی زمانه!

که شاعر چو رنجد بگوید هجا / بماند هجا تا قیامت بجا



درود بر مصطفی و تلاش اش!

مریم کاظمی

کارگردان و بازیگر تئاتر

مصطفی عبداللهی، برادر، خواهر، پدر، مادر، دوست، همکار، آشنای دور و نزدیک، یک رهگذر و یک همشهری است. گاهی او را می شناسیم و گاهی غریبه ایم. مصطفی ها در اطراف هستند، نفس میکشند و زندگی می کنند. امید دارند و رویاهایی. شادی ها و غم هایی. خوبی ها و بدی هایی. یکی از این مصطفی ها، عبداللهی است. مصطفی عبداللهی که دوست ماست، با همه این تعلقات، انسانی با خصوصیات شخصی است. خصوصیات شخصی او زیر خصوصیات بیماری پنهان مانده، آنچه می بینیم بیماری و بروز بیرونی آن در دید و تصور ماست. آنچه اخبار و رسانه ها به ما می گویند، به ما آموخته اند در مقابل بیماری سرمان را با تاجر پاپین بیندازیم و افسوس بخوریم. دوستان و همکاران عزیز که مصطفی عبداللهی را عضو خانواده خود میدانیم؛ از شما دعوت میکنم از مهارت حرفه ای تان در کشف ناشناخته ها و احساسات نادیدنی، تحت تاثیر جو حاکم قرارنگیرید، مصطفی را به دور از تظاهرات بیماری و با خصوصیات انسانی اش باور کنید. او انسانی امیدوار و کوشاست، کمکش می کنیم بر این بحران زندگیش غلبه کند؛ کمکش میکنیم روحیه اش را حفظ کند و خود را در جمع همکاران و دوستانی احساس کند که برای جنگیدن با مشکلات اجتماعی نظیر بیماری که می تواند هر کسی را هدف قرار دهد، در یک صف قراردارند. مصطفی زنده باشی! درود بر تو و تلاشت.



علی زرینی

شخصیت مصطفی به گونه ای است که همه او را دوست دارند .

اشاره : مصاحبه زیر با علی زرینی (بازیگر نقش شازده در نمایش " در اعماق ") در یکی از روزهای تمرین گروه که زیر نظر میکائیل شهرستانی صورت می گرفت ، انجام شده است .

بازیگر تئاتر و عضو گروه " کوچه "

روند کار تا کنون به چه صورت پیش رفته است ؟

با توجه به مشکلاتی که برای آقای عبداللهی پیش آمد ، طبیعتاً کار دچار رکود شد . اما جمع تصمیم گرفت هرطور شده ، کار را به صحنه ببرد . آقای شهرستانی هم محبت کردند و آمدند و به همت ایشان مشغول تمرین هستیم . امیدواریم که " در اعماق " با استقبال خوبی روبه رو شود ، احتمالاً تغییرات کوچکی نسبت به اجرای جشنواره به وجود آمده است ، اما روح اثر دستکاری نشده است . کار همان کار است . بنا بر نیاز ها ، تغییراتی داشته و میزانشن های کوچکی تغییر کرده است که شاید جذاب تر و دلچسب تر باشد . در مجموع کار شسته و رفته ای روی صحنه می رود .

صحنه و دکور هم تغییری داشته ؟

نه . تغییرات کلی ندارد . تغییرات جزئی در بازی ها و میزانشن ها اتفاق افتاده است .

به نظر شما اجرای این نمایش چقدر در روند بهبودی آقای عبداللهی تاثیر دارد؟

من روزهای گذشته بیمارستان رفتم ولی متأسفانه نتوانستم ایشان را ملاقات کنم . در آی سی یو بودند . ولی دوستان رفتند ملاقات ، گفتند که خدا را شکر حالشان خیلی بهتر است . شک نکنید که این اجرا در روند بهبودی شان خیلی موثر است و مطمئن هستم همین حالا که هوشیار هستند ، در روحیه شان بسیار تاثیر گذاشته است .

حمایت ها به چه صورت بود ؟

تصور من این است که شخصیت مصطفی به گونه ای ست که همه او را دوست دارند . به خاطر اینکه سال ها زحمت کشیده است. اگر گذری بخواهم بگویم ، حمایت ها خیلی خوب بوده ، که بروند و به او سر بزنند ، روحیه و انرژی دهند. من منظورتان را از حمایت نمی دانم چیست و من اطلاعات زیادی ندارم . این که محبت کردند و سریع سالن در اختیار ما گذاشتند ، چیزی که آقای عبداللهی همواره دنبال آن بود ؛ که در سالن اصلی تئاتر شهر این کار اجرا شود . بنا بر گستردگی دکور و تعدد بازیگران ، این نوع حمایت ها فوق العاده بوده و جای تشکر دارد .



همه به بازگشت عبداللہی امید دارند .

نسترن داوودی

خبرنگار و عکاس

همگی می گویند امروز حالش بهتر از روزهای قبل بوده ، می گویند غذا خورده ، حرف زده و اشک در چشمانشان جمع می شود ... به سالن تئاتر شهر می روم تا نظاره گر تمرینات گروه نمایش ” در اعماق ” باشم . هر یک از بازیگران را می بینم که جدا از هم بر یکی از صندلی های سالن اصلی نشسته اند و بی هیچ کلامی به سن خیره شده اند و تمرینات نمایش را بدون حضور کارگردانشان می بینند.

کارگردانی که در چند ماه گذشته ، سه ماه تمام با توجه به سختی های بیماری و سختی هایی که برای درمانش کشید ، تمام تلاشش را کرد که این اثر را به جشنواره برساند و پس از اجرای موفق این اثر در جشنواره ، نتیجه پیگیری های مداوم او ، آن شد که بتواند اردیبهشت ماه نمایشش را در سالن اصلی مجموعه تئاتر شهر اجرا کند.

قرار نبود این نمایش بدون حضور او به روی صحنه برود ولی امروز تمرینات این نمایش بدون حضور مصطفی عبداللہی با سرپرستی و کارگردانی رفیق ہمیشگی اش ، میکائیل شهرستانی هدایت می گردد و به شکل اغراق آمیزی خلاء نبودنش حس می شود و جایش بسیار بر روی صحنه خالی است.

همه گروه نمایش به اجرایی امید بسته اند که بتواند حال مصطفی عبداللہی را بهبود بخشد و او را به صحنه تئاتر برگرداند و فقط تلاش می کنند تا ثمره کار آن چیزی شود که او همیشه به دنبالش بود .

تنها چیزی که در کل گروه دیده می شود ، امید است.

امید به بازگشت مصطفی عبداللہی ، امیدی که باعث شده آنها دور هم جمع شوند و به تمریناتشان ادامه دهند ، یک اتحاد دسته جمعی . به سراغ بازیگران می روم و روند کار را جویا می شوم ، می گویند دو هفته است که دور هم جمع شده اند و تمرینات را پس از گذشت چند ماه دوباره از سر گرفته اند.



آقای عبداللهی بود.

می گویند : جای عبداللهی بین ما خالیست .
امیرعباس توفیقی از نبود عبداللهی می گوید : روح ما خسته است ، روح ما کسل است . عدم حضور عبداللهی برای ما خیلی سنگین است . ” ولی در عین حال امید را می شود در نگاه او دید.
همچنین سیامک حلمی که نقش ” دایی ” را برعهده دارد ، می گوید : در نهایت ناامیدی باز هم روزنه ای برای امید وجود دارد. انشالله خداوند در این صحنه ی مقدس به ما کمک کند و مصطفی عبداللهی را برای ما نگه دارد.
محمد پورحسن شخصیت تاثیرگذار نمایش ” در اعماق ” ، می گوید : این کار حتما باید اجرا شود چون این کار از آرزو های

به سراغ شهین علیزاده می روم ، از دوستی ۳۶ ساله اش با مصطفی عبداللهی می گوید ، از پرانرژی بودنش که در اوج بیماری هیچ گاه مغلوب آن نشد.
و میکائیل شهرستانی ، یار همیشگی مصطفی عبداللهی که این بار در نبود او گروهش را سرپرستی می کند و تمام تلاشش را برای اجرای بی نقص گروه ” در اعماق ” به کار گرفته است . تا بی آن که لطمه ای به کار وارد کند این اثر را به روی صحنه ببرد.
آنچه در او می توان دید ، سعه صدر بسیار است که با کمال حوصله و علاقه نمایش را کارگردانی می کند.
همه به بازگشت عبداللهی امید دارند و برای آمدن او لحظه شماری می کنند تا بتوانند در اجرای نمایش حاضر شود و حاصل زحماتش را ببینند تا بلکه حالش بهبود یابد و با حضورش به صحنه تئاتر جانی دوباره ببخشد.





مصطفی هیچ گاه بر آبرویش چوب حراج نزد.

محمد یوسفی

دستیار کارگردان در نمایش " در اعماق "

این روزها اهالی کوچه ی تئاتر پریشان حالند. جوانان این دیار به کلمات ، حرکات و رفتار بزرگان خود نگاه می کنند و آینده ی خود را در آن ها جست و جو می کنند . بزرگان بسیاری در طول سالیان متمادی با ایستادگی ، صبر و امید به آینده چراغ صحنه ها را روشن نگاه داشتند و دست به دست به ما رساندند و این اثبات این مدعا است که نور جاودان صحنه با تمام بی مهری ها ، هیچ گاه زوال پذیر نیست ؛ زیرا غریزه ی تقلید ، تفکر و احساس در بشر فنا شدنی نیست. اکنون در این پریشان حالی عمومی ، برخی پریشان حالترند ؛ تعدادی از بزرگان هنر تئاتر ایران زمین همچون استاد حمید سمندریان ، محمود استاد محمد ، سعدی افشار و بسیاری دیگر را در نیافتیم و چه راحت از میانمان رفتند . اینک یکی دیگر از برجسته ترین هنرمندان این مرز و بوم ، سال هاست که مظلومانه، شرافتمندانه و بدون جار و جنجال با بیماری هولناک سرطان دست به گریبان است . او هیچ گاه به آبرویش چوب حراج نزد ، اما گویا گوش های امروزی که مملو از اخبار ناخوشایند هستند ، از اطراف و از درون ، فراموش کرده اند و یا عادت کرده اند که زبان ها این گونه می چرخند : " خب برایش آرزوی سلامتی می کنیم ! " همین ؟

فراموش نکنیم که روزگاری نه چندان دور ، مصطفی عبداللهی چون خورشید بر صحنه می درخشید ، اما اینک چون ستاره ای بر تخت بیمارستان غنوده و از فرسنگ ها دورتر از جزیره ی تئاتر سوسو می زند و قلبش برای صحنه می تپد .



بزرگان را فراموش نکنیم تا فراموش نشویم .
در آخر با تو هستم ؛ مصطفی عبداللهی عزیز ، تمامی هنرمندان ، مشتاقانه در انتظارند تا بازگشتت به صحنه ها را با فرشی از
محبت مفروش کنند . پس بدان هیچ گاه نامت از صحنه ی تئاتر ایران خالی نخواهد بود ، زیرا شاگردانت ، دوستدارانت ، همکاران
و همقطارانت ، تو را هیچ گاه فراموش نکرده و نخواهند کرد .





نیروی ماورائی تئاتر

حسین رحیمی

کارگردان تئاتر

سالیان سال است که با افراد کم توان ذهنی، جسمی، حرکتی، نابینا و ناشنوا تئاتر کار می‌کنم. سال‌های اول، سوال بزرگی که برایم پیش آمده بود این بود: علت این همه ذوق و شوق در بین این افراد که با وجود عدم سلامت کامل جسمی و ذهنی در به روی صحنه آمدن وجود دارد چیست؟ چگونه می‌شود؟ آیا واقعا مگر می‌شود انسان با ضایعه‌ای که برایش رخ داده، یا مشاهده‌ی نقص‌های موجود، آنقدر علاقمند و کوشا، برای به روی صحنه آمدن، ساعت‌ها تمرین کرد. انسانی که بعد از حادثه شدن یک کسالت ساده مثل سرماخوردگی، دچار بی‌حوصلگی و عدم انجام امور روزانه‌ی خود می‌شود، چگونه با وجود ضایعه‌های شدید این چنینی، با امید و انرژی سرشار، به روی صحنه می‌رود. بازیگرانی که گاهی روزی ده تا چهارده قرص می‌خورند و در زندگی عادی دارای مشکلاتی در امور زندگی یا ارتباط بودند، آنها همگی بازیگران من بودند. بعد از سیزده سال و مشاهده‌ی از نزدیک زندگی کردن این افراد که تئاتر، جزء زندگی این عزیزان شده، پاسخ خود را به روشنی یافتم. این نقش و قدرت بی‌بدیل تئاتر و نیروی جادویی و ماورائی اوست که می‌تواند انسان‌ها و هنرمندانی که تئاتر جزئی از تار و پود زندگی آن‌هاست، با هر کسالت و محدودیت و معلولیتی سرپا نگه دارد و باز با تمرین و تمرین و تمرین، زنده بودن و نفس کشیدن را دیالوگ همیشگی خود می‌دانند و آن را بر صحنه زندگی فریاد می‌زنند؛ پس تا تئاتر هست، زندگی هست و جریان دارد.

امیدوارم استاد عبداللّهی گرانقدر که حق زیادی بر گردن تئاتر دارد همچنان به عنوان یک تئاتری، پر انرژی و پر قدرت به حیات خود ادامه دهد. ان شاءالله



استادِ صبور ، ما چشم به راهیم تا "دراعماق" در کنار شما باشیم ...

نسیم افشارپور

بازیگر تئاتر

به نام هنرمند هستی

حس قشنگیه که بدونی یکی نگرانته ... حالا خیلیا هستن که نگرانتونن .

حس شیرینیه که بدونی یکی هست که نمی خواد ناراحت باشی ... حالا خیلیا هستن که می خوان شاد باشین .

حس قشنگیه وقتی کسی ازت حمایت می کنه ... وقتی بهت می گه من حواسم هست ، تو فکر سلامتیت باش ...

با نگاهش ، با رفتارش ، بهت بگه ... دوست دارم ...

آقای عبداللهی ، ما همه منتظریم و "دراعماق" قلبمون آرزو داریم ، سالم و سر پا روی صحنه باشین و پژواک صداتون

"دراعماق" سالن نفوذ کنه و به آن حیاتی دوباره بخشد ...

استاد صبور ، ما چشم به راهیم تا "دراعماق" در کنار شما باشیم ...

یا علی ...



آری؛ مصطفی و تئاتر، مسئله این است.

بسمه قادر

تئاتر یا تئاتر؟ مسئله این است!

چند وقتی است که می شنویم: حالش خوب نیست، امروز بهتر شده، دعا کنید، اگر همینطور ادامه یابد امید به بهبودی بیشتر است - دائما امید به آینده و دعا و انشا الله -

ولی امروز حالش بد است...

بد چیست؟ حال کدام است؟ تئاتر چیست؟ هنرنمایش در چه حال است؟ هنری که قرار است روایتگرانگاره های فرهنگ و اندیشه و باعث پویائی تفکر و وسعت یافتن افق های نگاه کمال گرایانه ی بشر باشد، روبه راه و سر حال است؟ حال بد او از پس بد حالی ماست یا برای حال بد هنر؟

دارو و درمان گران شده یا اینکه او هم باید بد حال شود بلکه دعایی برای آینده بخوانیم؟

آری، گنگ است. مفهوم نیست. می دانم. زیرا نمی شناسمش. اصلا نسل ما او را نمیشناسد. فهم از پس شناخت می آید. شناخت عشق. شناخت او. اینکه از کجا شروع کرد؟ چه می خواست؟ چه می خواهد؟ و مهمتر، چه می خواهیم؟ از کجا باید شروع کنیم؟

آری؛ مصطفی و تئاتر، مسئله این است.

محمد جواد حبیبی

کارگردان و بازیگر تئاتر







مصطفی عبداللهی: "به رؤسا گفتم که آیا پیش آمد که در این مدت چهل و اندی سال یک بار شما من را صدا بزنید؟" / "تئاتر، باید حرف زمانه خودش را داشته باشد."

مصاحبه

اشاره: مصاحبه زیر، در اواخر اسفند ماه سال ۱۳۹۳ به بهانه اجرای جشنواره ای "در اعماق" با مصطفی عبداللهی (کارگردان نمایش) و شهین علیزاده و امیر عباس توفیقی (بازیگران نمایش) انجام شده و در ویژه نامه بهاری تئاتر فستیوال (بهار فستیوال) منتشر گردیده است. در ادامه می توانید بخشی از مصاحبه با مصطفی عبداللهی که گویا تازه ترین مصاحبه منتشر شده ایشان است را مطالعه کنید.

آقای عبداللهی چرا "در اعماق"؟! در این نمایشنامه چه ویژگی هایی دیدید که این متن را انتخاب کردید؟

مصطفی عبداللهی: اگر به مطلب کوتاهی که در بروشور نوشته شده است دقت شود، می توان فهمید که چرا این متن را انتخاب کردم. اساسا متن هایی که برای کار کردن انتخاب می کنم اگر من را درگیر خود نکنند، نمی توانم حتی یک قدم بردارم. من همیشه معتقدم که به خصوص کار تئاتر، باید حرف زمانه خودش را داشته باشد و اگر این ویژگی را نداشته باشد، آب در هاون کوبیدن است. بسیار کسانی هستند که می توانند خیلی زیباتر و بهتر مردم را سرگرم کنند و مردم هم لذت ببرند؛ اما من آن شکل را بلد نیستم و نمی خواهم بلد باشم البته نه اینکه مخالف باشم، چون آنها تئاترهای تفننی هستند که در نوع و سطح خود خوب هستند، اما شاید من به آن علاقه ای ندارم و یا اینکه تعداد آنها آنقدر در جامعه زیاد است که دیگر می گویم من به روشی دیگر قدم بردارم.

بنابراین در نمایش "در اعماق" همان چیزی را که در اجرا و یا متن می بینید، همان مختصاتی است که من در جامعه خودمان می بینم این گونه است که مسئولیتی به من می گوید تو این کار را به نمایش در بیاور. بقیه ی تئاترهایی هم که داشته ام می توان گفت به همین شکل بوده اند.

گروه "در اعماق" چگونه شکل گرفت و چه میزان برای این کار تمرین کردید؟

عبداللهی: همیشه این معضل را در تئاتر داشته ایم که آنطور که باید و شاید نتوانسته ایم از بازیگرانی که استخوان خرد کرده هستند و تجربیات بیشتری دارند استفاده



کنیم . به خصوص وقتی که پای جشنواره به میان بیاید ، چرا که جشنواره حق الزحمه ای به بچه ها پرداخت نمی کند. برای یک آدم حرفه ای بسیار کار مشکلی است که بخواهد بیاید و چند ماه از وقت خود را صرف همچنین کار سنگینی کند . از طرفی متاسفانه به دلیل شرایط مالی که وجود دارد بسیاری از بازیگران که از دوستان و همکاران ما هم هستند، ترجیح می دهند که در سینما و تلویزیون کار کنند ، که البته این کار به نظر من خیلی غلط است ، چرا که بازیگر خوب که از تئاتر به سمت سینما رفته است باید لااقل هر چند وقت یک بار خود را در تئاتر محک بزند ، تا زنگارها گرفته شود و دوباره آماده شود ، جوان و تازه شود . ولی متاسفانه آنهایی که دیگر در پرده نقره ای و یا این جعبه جادویی غرق می شوند ، آنقدر پیش می روند که دیگر حتی به دیدن تئاتر هم نمی آیند چه برسد به این که بخواهند بیایند و کار کنند . در نتیجه وقتی به آنها پیشنهاد می دهیم اولین چیزی که می گویند این است که قراردادش چقدر است

حال کاری که اصلاً قرارداد ندارد ، اصلاً پول تهیه لوازم اش را هم به زحمت می توانیم بگیریم ، برای تهیه هزینه دکور ، لباس و متعلقات نمایش ، پول کم هم می آوریم ، چطور می توان به آن بازیگر بگوییم که من پول هم به تو می دهم ؟!

بنابراین ما به دو شیوه عمل کردیم : اول اینکه ما یک گروه تئاتر داریم به اسم گروه تئاتر "کوچه " که چندی پیش نیز جشن چهل و چهارمین سالگردش برگزار شد ، این گروه یک اعضای ثابت دارد که این اعضا موظف هستند اگر گروه کاری در دست داشت اول با گروه کار کنند و در کنار آن وقتی هم که نیاز باشد ما از بیرون گروه بازیگر دعوت می کنیم. تلاش ما این است که ابتدا از افراد حرفه ای دعوت به کار کنیم ، اگر آنها هم کامل نشوند آن وقت مجبوریم از بچه هایی که اغلب دانشجوی هستند خواهش کنیم که به کار بیایند . به هر حال چون این نمایش تعداد بازیگر زیادی نیاز داشت ، انتخاب بازیگران آن کمی زمان برد . چون هر بازیگری هم نمی توانست از پس این نقش ها بر بیاید . به گمان من همه نقش های نمایش ، اصلی بودند. ما چیزی حدود ۵۰ روز تمرین کردیم و به سختی هم تمرین کردیم ، چرا که سالن مناسب نداشتیم و در هفته سه روز تمرین می کردیم ، یک تمرین کوتاه سه ساعته برای نمایشی که دو ساعت است !! سه ساعت زمان بسیار کمی بود ، علاوه بر آنکه من هم به لحاظ جسمی حال مساعدی نداشتم چندین بار بستری شدم ، که باعث می شد تمرین ها مختل شود ، البته تعطیل نشد و خود بچه ها کار می کردند . اما به هر حال وقتی کارگردان کار نباشد تمرین یک مقدار پیشرفتش مختل است خدا را شکر نهایتاً تا روز آخر همه چیز با هم هماهنگ شد.

روند تئاتر ایران را به خصوص در سال های اخیر چگونه می بینید ؟

عبداللهی: معیارها خیلی تغییر کرده است و آدم واقعا غمگین می شود . آدم فکر می کند که برای چه دارد این کارها را می کند ؟ چرا ؟ به چه قیمتی ؟ نه اینکه بخواهم همه ی امکانات را به ما بدهند نه . دیگران هم حق دارند و دارند کار می کنند یک بررسی درستی باید صورت بگیرد . من به صورت اعتراضی به رؤسا گفتم که آیا پیش آمد که در این مدت چهل و اندی سال یک بار شما من را صدا بزنید ؟ که فلانی بیا و امسال شما یک نمایش برای ما کار کن ؟! بعد از چهل و پنج سال این حق من



نیست؟ من باید همه اش بدوم و مدام با دیوار سنگی مواجه بشوم؟ شما کاری برای من نکردید. شما وظیفه دارید که برای من کار ایجاد کنید، من که درآمدی ندارم. کار هم که می کنم اینطور برخورد می شود و این طور با مشکلات مواجه می شوم. این مساله مربوط به همه ما است و فقط من نیستم. بقیه ی بچه ها هم همین طور هستند. علاوه بر این، من نمی دانم این تخم لق را چه کسی از روز اول گذاشت در دهان دیگران که تئاتر خصوصی داشته باشیم. وقتی ما مملکتمان هنوز واژه ی تئاتر را یک پزشک می گوید: "فیلمت را کی بیایم ببینم؟" یعنی هنوز فرق بین حتی واژه ی فیلم و تئاتر را یک پزشک نمی داند. من چگونه می توانم تئاتر خصوصی داشته باشم؟! معضل تئاتر ما خیلی زیاد است، من از چند سال پیش، اتفاقا در زمان آقای شریف خدایی مطلب خیلی بلندی نوشتم و یک سری پیشنهادات و راهکارها دادم اما کسی به آن توجه و حتی نگاه هم نکرد. گفتم چطور می شود تئاتر را گس——ترش داد و

چگونه می شود تئاتر را به جامعه معرفی کرد. چیز در همی که اسم خاصی هم برایش گذاشته اند، گویا پرفورمنس آرت می گویند، می سازند، به اسم تئاتر. این هم به همان شکل است. در آنجا چون درآمد سازی است، طرف خودش علنا به من می گوید دو تا چهره بگذار. من چهره می خواهم چه کار؟ من بازیگر می خ——واهم. من بازیگری می خواهم که از بازی اش حیرت می کنی، اسم و شهرت هم ندارد. او که شهرت دارد دنبال پول است، می گوید سالن پر شود ۲۰ تا ۳۰ درصدش هم به من برسد. من هم که نمی خواهم به اینها پولی بدهم، از فروش خودشان بدست می آورند تئاتر خصوصی است!! اگر خصوصی است که این تئاترهای سفید که از همه خصوصی تر هستند. اینها که خیلی فروش دارند، شب جمعه بروید و ببینید چه خبر است، سه چهار تا سانس می روند. این که خیلی حرفه ای تر می شود. اگر تعریف حرفه ای این است. همه چیز در هم است و من نمی فهمم. عدالت خوب تقسیم نمی شود. من می گویم برای سالن اصلی ۴ سال است که من نامه داده ام. به خدا برای ایرانشهر هم نامه داده ام. به همین آقای سرسنگی. هرچه بگوییم این درد دل ها زیاد است.

فردی می گفت فرض کن که تو دیگر نیایی مگر کک کسی می گزد مگر مهم است؟ اصلا نیایی و نباشی، مگر کسی می پرسد که فلانی کجاست چرا دیگر کار نمی کند؟ دلیلش چیست؟ برای همین نمایش به من گفته بودند چرا خودت را به دردسر می اندازی؟ برو یک نمایش دو سه پرسوناژ کار کن. گفتم من نمی توانم. تا یک نمایش من را درگیر نکند، محال است که اصلا خوشم بیاید که بخوانمش. من ۳۰ نمایش خواندم تا این را انتخاب کردم.

وظیفه ی شما در قبال نسل آینده که شور و هیجان جوانی و انرژی انجام کار دارند اما سواد و تجربه ی انجام کار ندارند چیست؟ اگر شما هم کار نکنید تکلیف نسل

آینده ی تئاتر ما چیست؟ چون جوان امروز بدون هیچ پشتوانه ی علمی به سراغ کار می رود و نتیجه اش می شود همین تئاتر امروز ما که از تئاتر به معنای واقعی فاصله گرفته است. عدم حضور شما و کناره گرفتن شما از این عرصه نیز باعث می شود که این روند بیش از پیش ادامه پیدا کنند و جوانان نهایتا برای کسب تجربه به سراغ آموزشگاه هایی بروند که مثل قارچ رشد کرده اند و اغلب تشکیلاتی کاسب کارانه شده اند و خروجی هم یک کارگاهی می شود برای دلخوش شدن جوان که مثلا او هم کار تئاتر کرده است. با این اوصاف نسل بعدی تئاتر ما چه خواهد کرد و اوضاع به چه سمت و سویی خواهد



رفت ؟

عبداللهی: من توضیحی کوچک بدهم . یک مقدارش بر می گردد به توقعات همین جوان ها و این در جامعه ی ما اپیدمی شده است . خیلی هایشان خیلی متوقع هستند ، یعنی شما تا شاگردی نکنی به استادی نمی رسی . حتی ممکن است در دانشگاه تا مقطع دکترا هم پیش بروی اما تا نیایی و خاک صحنه را نخوری ؛ محال است بفهمی صحنه یعنی چه . به همین دلیل هم هست که بسیاری از مدیران می توانند تحصیلات دانشگاهی داشته باشند اما چون کار اجرایی نداشته اند ؛ در کار می لنگند و نمی دانند کار تئاتر چگونه است . چرا که خودشان در کار نبوده اند و اصلا متوجه زیبایی یا زشتی و یا سختی یا راحتی کار نشده اند . کار بازیگری هم به همین شکل است .

اگر صرفا همه چیز مطالعه بود ، شما می توانستی بروی این همه کتابفروشی که هست و خوشبختانه الان هم که اوضاع و احوال با دوره ی ما خیلی فرق دارد ، آن موقع ما محال بود بتوانیم یک کتاب تئوری پیدا کنیم . الان فراوانی است ، همه هم زبان بلدند ، اینترنت هم که کار را راحت کرده است . می توانند بخوانند و بعد بگویند من علامه هستم . اما به این شکل نیست . برای بازیگری باید خاک صحنه را بخوری ، باید تی کشی کنی در صحنه تا تازه بفهمی چگونه است . این توقعات نمی گذارد ، نگاه ها ، نگاه های بدی است . مثلا فکر می کنند ما رقیب این ها هستیم . در حالی که برعکس ، ما رفیق این ها هستیم نگاهشان نگاه دیگری ست . من خودم در اکثر کارهایی که کار می کنم بسیاری از جوانها حضور دارند باور کنید خیلی هایشان هستند که بار اول است که پایشان را به روی صحنه می گذارند . سال گذشته در نمایش "مرگ تصادفی یک آنارشیست" به خاطر همین حرکت به من جایزه دادند و گفتند کشف استعدادهای جوان صورت گرفته است . چند نفر از عوامل من جوان بودند که برای اولین بار بود به روی صحنه می رفتند . من خیلی برایشان زحمت کشیدم . این ها الفبای ماجرا را هم نمی دانستند اما پا به پای دیگران روی صحنه کار می کردند .

ما تلاشمان این است . به هر حال همین گروهی که ما داریم مگر فکر می کنید از چه کسانی تشکیل شده است ؟ چندتایشان از استخوان خرد کرده های قدیمی هستند و اکثرشان جوان هستند . باید هم باشند ، چاره ای نیست . این ها باید بیایند . منتها نگاهشان باید عوض شود . یعنی باید بفهمند که در کجا قرار گرفته اند و زرنگ باشند و از تجربیات بچه های قدیمی تر مجانی استفاده کنند ، نه اینکه با این چشم نگاه کنند که تو نمی فهمی و قدیمی فکر می کنی . گویا من حتما باید روی صحنه جنگولک بازی در بیاورم که بشود تئاتر . این که تو داری انجام می دهی تئاتر نیست عزیز من ، تو اول راه رفتن خودت را یاد بگیر بعد ادای کبک را در بیاور . که یک چیز در هم و بی معنا نشود.

واقعیت این است که ما تمام این کارها را کرده ایم . به خدا من وقتی استادم سرم فریاد می کشید لذت می بردم ، می گفتم این من را دو ست دارد که سرم داد می کشد . بیشتر راغب می شدم که به حرفش گوش دهم و تشکر کنم . الان شما نمی توانی به یک جوان بگویی که بالای چشمش ابرو است . بهش بر می خورد که مگر تو که هستی و کاملا در رویت می ایستد.



کمی به " در اعماق " بر گردیم ؟ بازی بازیگران چگونه بود ؟ چقدر کارگردانی مستقیم شما بود و چقدر مشورتی بود و بازیگر خودش چقدر تصمیم گیرنده بود ؟
عبداللهی: این مسئله به بازیگر هم بستگی دارد ، وقتی من می بینم که بازیگری در اختیار دارم که صاحب تجربه است ، صاحب اندیشه است و علاقه مند به کار است، می فهمم که با چگونه فردی طرف هستم . بعد از مدت ها فعالیت در تئاتر ، با کوچکترین تکان بازیگر ، من می فهمم چه طور بازیگری است . می فهمم کدام بازیگر مطالعه دارد ، کار کرده است و چه کسی بی خیال است.

طبیعی ست که از نظرات بازیگر اهل مطالعه و اندیشه استفاده می کنم و حتی خودم از او می خواهم که اگر نظری دارد بگوید . چرا که اثر به نام من تمام می شود . فردا نمی گویند که این صحنه را فلانی پیشنهاد کرد که این گونه باشد . همه کارگردان را می شناسند . اما بی شک بازیگری که تجربه چندانی ندارد ، هرگز از او نظر نمی خواهم . نه این که بخواهم دیکتاتوری باشد ، بلکه او هنوز به این آمادگی نرسیده است . او به غلط خواهد رفت من اگر بخواهم او را رها کنم ، او صد در صد به غلط می رود . مگر اینکه از او اطمینان حاصل کنم ؛ یعنی من آدمی هستم که اگر کوچکترین عضو گروهی پیشنهادی بدهد ، گوش می کنم و بعد راجع به آن فکر می کنم که آیا در راستای آن فکر کلی هست یا نه . اگر باشد مطمئن باشید آن را انجام می دهم . نباشد هم می گویم نه . اما برخی از بازیگران خودشان تجربه دارند . سال ها کار کرده اند حتی کارگردانی کرده اند ، پس طبیعی ست که من با احترام هم برخورد می کنم . حالا زمانی هست که طرف چون به عنوان بازیگر ، شخصی به قضیه نگاه می کند و نه کلیت اثر را ، مصداق این می شود که تو

مو می بینی و من پیچش مو ، چون من کلی می بینم . او شاید احساس کند کارش قشنگ است اما با بقیه بازیگران هم خوانی ندارد و ساختار را به هم می ریزد . بنابراین برای حفظ ساختار ، نظرش عملی نمی شود.

می گویند میکل آنژ مجسمه ای ساخته بود وقتی به شاگردانش نشان داد ، همه مبهوت دست مجسمه شدند و میکل آنژ تیشه را برداشت و همان جا دست مجسمه را شکست. همه حیرت می کنند که چرا ؟ می گوید این نقیص کار من بود چرا که شما فقط دست این مجسمه را ستایش کردید . در حالی که من می خواستم همه اثر دیده شود . یعنی در تولید یک اثر باید به هارمونی برسیم. ممکن است یکی نظری بدهد که خیلی عالی باشد اما تک باشد و بقیه اجزا را به هم می ریزد کارگردان باید حواسش باشد که اجازه ندهد او بقیه را تحت الشعاع قرار دهد . کارگردانی کار پیچیده است و خیلی سخت است.

و حرف پایانی.

عبداللهی: صحبت زیاد است و حرف ما هیچ وقت تمامی ندارد ، ما آن قدر سختی کشیده ایم و مورد بی مهری واقع شده ایم ، که دلمان پر از درد است و اگر بخواهیم بگوییم ، باید همین طور بگوییم ولی خب کو گوش شنوا ؟

نمی دانم این حرف من منتشر می شود یا نه ولی در زمان شاه من کار تئاتر می کردم و از سال ۴۹ این گروه را تشکیل دادم . نمایی کار کردم از نوشته های مرحوم ساعدی به نام "آی باکلاه آی بی کلاه" ، از فرهنگ و هنر آن زمان ما تقاضای پول و امکانات داشتیم . ولی نمی دادند و ما به قهر به تهران آمدیم و به دفتر وزارت خانه سر خیابان تنکابن ، پیچ شمیران رفتیم و جالب اینجاست که آقای پهلبد را دیدیم که در آن زمان وزیر بود ، وزیر فرهنگ و هنر بود ، ایشان خیلی ما را نوازش کرد و دستور داد که با این آقایان مصاحبه شود و یک آقایی که خبرنگار و عکاس هم آمد و ما درد و دل هایمان را گفتیم و دیدیم که فردای آن روز حرف های ما چاپ شد ، اما جالب اینجا بود که وقتی رفتیم شهرستان ، بعد از یکی دو هفته دیدم نامه ای آمد و رئیس اداره مرا خواست . چون ما وقتی برگشتیم شهرستان ، بلال فروشی کردیم و عکس گرفتیم و من به روزنامه کیهان آن زمان دادم تا این عکس چاپ شود و زیر آن نوشته شد که بچه های گروه تئاتر کوچه بلال فروشی می کنند تا درآمد آن را خرج تئاتر کنند . ایشان گفت یک تشویق نامه برای شما نوشته و من باید کپی آن را به شما بدهم و ما گفتیم چقدر خوب . در این تشویق نامه نوشته بود که باید از چنین بچه هایی تقدیر و تشکر کرد که این گونه تلاش می کنند تا تئاتر را در آن منطقه زنده نگه دارند و بالای آن نوشته بود " آقا انشالله درست می شود " .

من دوباره رفتم مصاحبه کردم و باز هم شد تیترو روزنامه.

الان هم همین است بعد از سی ، چهل سال هنوز " انشالله درست می شود" است.

کی قرار است این ها درست بشود نمی دانم منظور من این است که حرف زیاد است ، ولی چه بگوییم ؟ فقط من امیدوارم قول هایی که به من دادند ، عملی شود . آقای مرادخانی که خیلی مرا امیدوار کردند ، می شود گفت من خیلی به وعده های آنها امیدوارم و خیلی خوب برخورد کردند همین طور آقای شفیعی ، رئیس مرکز نیز خیلی خوب برخورد کردند و قول مساعد دادند و همچنین آقای سرسنگی . من امیدوار هستم این وعده هایی که داده شده ، بعد از عید عملی شوند.



با تشکر فراوان از :

مسئولین محترم بیمارستان پارسیان و به طور ویژه دکتر سید اسد الله موسوی

مسئولین تأثر ایران از جمله علی مرادخانی ، مهدی شفیعی ، پیمان شریعتی ، پریسا مقتدی ،

جواد مستخدمی

رفیقان و هم نسلان مصطفی عبداللهی چون

میکائیل شهرستانی ، هادی مرزبان ، اکبر زنجانیپور ،
ایرج راد ، کاظم هژیر آزاد ، امیرعباس توفیقی ، رضا
فیاضی ، شهین علیزاده ، اصغر همت ، محمد ساربان ،
ناهید مسلمی ، حسین محب اهری ، سیروس همتی ،
محمد پور حسن ، سیامک حلمی ، محسن حسینی ،
مریم کاظمی ، علی زرینی

و نسل جوان و شاگردان

مصطفی عبداللهی نظیر محمد
یوسفی ، حسین رحیمی ، نسیم
افشار پور و محمد جواد حبیبی
و ...

همه رسانه ها و اصحاب رسانه

نظیر جناب آقای دارایی

T

برگزیده چهار دهه تئاتر ایران

